

عظمی ملقب نگردید و تا آخر عمر او را امین الدوله گفتند و حضرت اعلی پس از وقوع وفات صدر برای رفع ملال به زیارت حضرت معصومه به صوب قم شتافت و بعد از مراجعت به شوق زیارت خانه خدا و ضریح خاتم انبیاء (ص) دوهزار تومان زر نقد از وجه حلال، اسدادی دولت بهیه انگلیس به حاجی عبدالله اصفهانی خواجه سرا و حاجی علی محمد کاشانی پارسا، عنایت نمود و برای آنکه آن اعلیحضرت را سفر حج بیت الله میسر نبود، آن دو نفر را نایب خود نموده، روانه فرمود و غزلی که مطلعش، زاده طبع مبارک شاهنشاهی بود و تتمه آن از کلک درر سلک جناب میرزا فضل الله خاوری شیرازی، جاری گشته بود، بر سنگ مرمری نقش کرده به مصحوب حاجی عبدالله ایفاد نمود و غزل این است:

محرمی باید که پیغامی برد	نزد جانان، نام گمناسی برد
بندد احرامی نخست از احترام	در حریمی ره به احرامی برد
یا تن و جان و دلی لبیک گوی	پسی به درگاه دلاراسی برد
بار چون یابدا در آن دلکش حرم	قصه ای از بی سرانجامی برد
دل کند قربانی خدام دوست	پیش خاصان هدیه از عامی برد
نیست عاری گر ز ما ذکر کند	نیست ننگی گر ز ما ناسی برد
مطلب «خاقان» بگوید پیش دوست	پخته ای را عرضه از خامی برد

و در اواسط ماه جمادی دویم این سال: [۱۲۳۹] نجیب افندی^۲ نامی از اعظام دولت علیه روم به سفارت این دولت قوی شوکت، به احترام تمام وارد طهران گردید و در خانه جناب امین الدوله فرود آمد و روز دیگر به حضور مبارک رسید و نامه محبت ختامه اعلیحضرت سلطان محمودخان^۳ قیصر روم را با ادبی تمام رسانیده، مورد عنایت گردید و در چندین مجلس برای اتمام مصالحه با جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام گفتگو نمود و در آخر صورت مصالحه نامه را که مقرون به صلاح دو دولت جاویدعدت بود نگاشتند و به مهر شاهنشاهی زینت دادند و به دست قاسم خان سرهنگ^۴ فوج خاصه تبریزی سفیر کبیر اسلامبول سپردند و به مرافقت نجیب افندی مزبور، روانه سمالک روم گردید که بعد از ورود نسخه ای مطابق این عهدنامه در اسلامبول نگاشته، به مهر اعلیحضرت قیصر روم رسانیده، مراجعت دهد و بعد از مدتی قاسم خان مزبور با نیل مقصود، عود به طهران نمود و صورت آن عهدنامه را در تواریخ قاجاریه ثبت و ضبط نموده اند^۵.

و عید نوروز سنه پیچی نیل در شب نوزدهم ماه رجب این سال: [۱۲۳۹]^۶ واقع گردید و در ماه شوال این سال زلزله شدیدی در قصبه کازرون آمد و بعد از چند شب و روز در وقت بین الطلوعین زلزله شدیدتر در شیراز حادث گردید که بیشتر عمارات قدیم و جدید از مساجد و

۱. در متن: (باید).

۲. رك: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۶۲۴.

۳. رك: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۶۲۴.

۴. رك: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۶۲۴.

۵. متن کامل عهدنامه در روضة الصفاء، ج ۹، از ص ۶۲۵ تا ص ۶۲۹.

۶. برابر با ۲۰ مارس ۱۸۲۴.

مدارس و بقاع و خانه‌ها، عالیها سافلها آمد و چون وقت اواخر بهار بود و تمامت مردم یا در صحن خانه یا بر پشت‌بام بودند، زیاده از چندین هزار نفر تلف نگشتند و بعد از چند روز دیگر زلزله در شیراز آمد، لیکن خفیف‌تر از زلزله اول اما به سبب وحشت از زلزله اول هر کسی بر پشت‌بام بود، خود را به زیر انداخت و اعضای آنها درهم شکست و نعوذ بالله من غضب‌الله تعالی و حکیم قطران تبریزی^۱ این قطعه را در زلزله تبریز فرموده به جای تبریز، در قطعه، شیراز نوشته شد:

من و تو سخره آمال و غافل از آجال
فراق یاد نیاری به روزگار وصال
به ایمنی و به مال و به نیکوئی و جمال
امیر و بنده و سالار و مفضل و مفضال
یکی به جستن نام و یکی به جستن مال
به شب غنودن با نیکوان مشکین خال
به نیم چندان کز لب کسی برآرد قال
رمال گشت جبال و جبال گشت رسال
دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال

دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر
عذاب یاد نیاری به روزگار نشاط
نبود شهر در آفاق خوشتر از شیراز
در او به کام دل خویش هر کسی مشغول
یکی به خدمت ایزد، یکی به خدمت خلق
به روز بودن با مطربان شیرین گوی
به نیم چندان کز دل کسی برآرد قیل
فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
دریده گشت زمین و خمیده گشت بنا

و عید نوروز سنه تخاقوی^۲ نیل در شب غره ماه شعبان سال ۱۲۴۰^۳ اتفاق افتاد و اعلیحضرت معدلت‌شمار بعد از انقضای بزم شیلان نوروزی، برای تنبیه اشرار اصفهان^۴ از دارالخلافه طهران نهضت فرمود و بیان این مقال بر وجه اجمال آن است که: حاجی هاشم‌خان پسر حاجی رجب‌علی بختیاری^۵ ساکن محله لبنان^۶ اصفهان که برادرزن جناب عبدالله‌خان امین‌الدوله اصفهانی بود، مدتی به شرارت ذاتی خود جماعتی از الوار محله لبنان و اشرار اصفهان را در گرد خود آورده، شبها به خانه متمولین آن بلد، بی‌ریختی داخل گشته، مبلغی را مطالبه می‌نمود و اگر از جانب صاحب‌خانه مسامحه می‌شد به آزار و شکنجه، از او دریافت می‌نمود و اگر آن بیچاره، قوه ادای آن مبلغ را نداشت، رشته جانش را می‌گسیخت و روزها، بر ملا، بی‌اذن امنای دولت، دیوانخانه و فراشخانه داشت و مردمان بی‌تقصیر و باتقصیر را به بهانه‌ای از کوچه [و] بازار گرفته، به دیوانخانه خان بختیاری آورده، به طمع اخذ مال، پای آنها را در فلک می‌گذاشتند و تا مرحوم حاجی محمدحسین خان صدراعظم اصفهانی در قید حیات باقی بود به سبب قوه دانائی و بردباری او مردمان ترجمان^۷ داده را به هزار گونه استمالت آرام می‌نمود و نمی‌گذاشت این وقایع به مسامع عز و جلال رسد و بعد از وفات او که

۱. در قصیده‌ای به مطلع:

بود محال ترا داشتن امید محال

به عالمی که نباشد هگرز بریک حال

رک: دیوان قطران تبریزی، چاپ نخجوانی، ص ۸۰-۷۹.

۲. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۵.

۳. رک: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۳۱.

۴. رک: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۳۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۹.

۵. همانجا، و سفرنامه شاردن، ص ۱۲۳، قسمت اصفهان، ترجمه حسین عریضی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲.

۶. ترجمان (نیازی را گویند که پس از ارتکاب جرم گذرانند). (معین)

ایالت دارالسلطنه اصفهان را به میرزا علی محمدخان پسر جناب عبداللہ خان امین الدوله دادند به سبب تسلط والدہ میرزا علی محمدخان که خواهر حاجی هاشم خان بختیاری بود، کفایت این کار را نتوانست نمود تا آنکه روزی حاجی مزبور، جوان سیدهاشمی را به دار سیاست آویخت^۱ و خون آن سید پاکزاده را بریخت، سادر پیرآن جوان به توسط بعضی از علمای دیندار اصفهان، عربضہ غیرت انگیز به دربار معدلت مدار فرستاد و اعلیحضرت شاهنشاه دیندار برای بازخواست خون آن سید، روی سعادت به دارالسلطنه اصفهان گذاشت و حاجی هاشم خان مزبور که از باد غرور و نسبت به جناب امین الدوله، مغرور بود، اعمال ناشایسته خود را عین صواب پنداشت و با جماعتی از اعوان و انصار^۲ به استقبال شاهنشاه بی همال شتافت و بعد از ورود سوکب اعلی، او را گرفتند و از حلیہ بینائی عاریش نمودند^۳ و آنچه را در مدت متمادی به جبر و ظلم از مردمان گرفته بود، به آزار اشکنجه، از او و منتسبانش بازپس گرفتند و ایالت اصفهان را به نواب سلطان محمد میرزا^۴ که والدہ محترمه اش تاج الدوله اصفهانیہ و محبوبه خاطر سنیہ بود عنایت فرمودند و لقب او را سیف الدوله گفتند و یوسف خان گرجی سپہدار را وزیر اصفهان قرار دادند.^۵

و هم در این ایام نواب حسین علی میرزا فرمانفرما و اعیان فارس مانند محمدزکی خان نوری و میرزا علی اکبر کلانتر شیراز و میرزا محمد علی سررشته دار مشهور به خفرکی و محمد علی خان ایلخانی و میرزا محمد حسین و کیل مملکت فارس، خلف الصدق مرحوم میرزا هادی مشهور به فسائی شرفیاب حضور مبارک شاهی گشته، هر یک به اندازه پایه و مایہ خود مورد عنایت شاهانه گردیدند.

و بعد از اتقضای ماه مبارک رمضان این سال: [۱۳۴۰] سوکب والا در غره شوال^۶ به عزم دارالخلافه از اصفهان نهضت فرمود و نواب فرمانفرما و اعیان فارس عود به شیراز نمودند.

و چون جناب امین الدوله شرارت و تقلبات حاجی هاشم خان بختیاری را مدنہا پنهان داشته، به عرض ہمایونی نرسانیده بود، شہریار جهاندار چنین فرمود که اگر امین الدوله بخواهد از محل خود فرود نیاید، پنجاه هزار تومان زر به خازنان حضرت سپارد و جناب امین الدوله انکار نمود و این کار در خدمت پادشاه قہار پسندیده نگشت و او را از منصب وزارت و رتبہ بزرگواری معزول فرمود^۷ و برای انجام مهام، جناب اللہ یار خان قاجار دولو^۸ را که اسیری بزرگوار و به شرف دامادی اعلیحضرت شاهنشاهی قرین افتخار بود به منصب جلیل وزارت سرافراز گردید

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۳۱.

۲. در متن: (و).

۳. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۳۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۷.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۳۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۳۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰.

۶. برابر با ۱۹ مه ۱۸۲۵.

۷. (و امین الدوله ملازم رکاب حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس شد) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۳۲، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۷، اما در این منبع اخیر سال انتصاب او ۱۳۴۱ است.

و به لقب آصفالدوله^۱ مخاطب آمد.

و در این سال: [۱۲۴۰] حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر کبیر به لقب وزیر دول خارجه مفتخر آمد.^۲

و هم در این سال: [۱۲۴۰] چون رتبه جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله از لقب و عمل منشی الممالکی برتر شده بود، این عمل را به حاجی میرزا رحیم شیرازی طبیب خاصه، که دبیری ادیب و شاعری اریب بود عنایت فرموده او را منشی الممالک گفتند.

و عید نوروز سنه ایتئیل در روز دوازدهم ماه شعبان این سال: [۱۲۴۱]^۳ بود و اعلیحضرت شهریار تاجدار فتح علی شاه قاجار بساط نوروزی را بیاراست و چون این سال، سیام از جلوس سیمنت مانوس شاهنشاهی بود، به فرمان آن خدیو زمان، سکه سیم و زر را به صاحبقران زینت دادند و مقدار هیجده نخود طلای خالص را برابر نه هزار دینار نقره پاک و مقدار سی و شش نخود نقره خالص را که یک مثقال ونیم صیرفی است، هزار دینار رواج که ده عدد آن یک تومان است قرار دادند و بر یک جانب آن زر سکه «فتح علی شه خسرو کشورستان» و بر یک جانب آن سیم سکه: «فتح علی شه خسرو صاحبقران» سر سکه نمودند و بر جانب دیگر آن زر و سیم نام بلد سکه را نگاشتند و آن سیم مسکوک را صاحبقرانی و آن زر مسکوک را کشورستانی گفتند و سکه از اول سلطنت تا این زمان را که «السلطان بن السلطان فتح علی شاه قاجار» بود و مسکوک طلا را اشرفی و نقره را ریال می گفتند و دو مثقال وزن داشت، منسوخ نمودند.^۴

و هم در این سال: [۱۲۴۱] محمدزکی خان نوری وزیر فارس به مصاهرت اعلیحضرت شاهنشاهی سرافراز آمده، نواب علیه شاهزاده بیگم خواهر اعیانی نواب حسین علی میرزا فرمانفرما را در حباله نکاح خود درآورد.

و هم در این سال: [۱۲۴۱] محمدعلی خان ایلخانی قشقائی به دامادی نواب فرمانفرما، قرین افتخار گشته دختر خجسته اختر نواب معزی الیه را در عقد ازدواج خود درآورد.

و هم در این سال [۱۲۴۱]: در نواحی وراسین از اعمال ری و کوهستان دامغان مقداری از زر و سیم مسکوک به دست مردمان آن سامان افتاد که بر بعضی از آنها نام و هیأت شاپور ذوالاكتاف بود برای آنکه شکل صورت زر مسکوک شباهت تمام به شکل شاپور که در نزدیکی کازرون از کوه درآورده اند داشت^۵ و سابقی به نام خلفای اربعه محمدی (ص) و خلفای بنی امیه و بنی عباسی و سلاطین چنگیزی بود، تمامت آنها را به حسین علی خان معیر الممالک

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۱.

۳. برابر با ۲۱ یا ۲۲ مارس ۱۸۲۶. عید نوروز این سال دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان اتفاق افتاد. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۶.

۴. سکه زر (دینار) هیجده نخود ذهب و سکه نقره (درهم) سی و شش نخود سیم بود. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۶.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۹۳۹، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۶.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۶۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۶.

سپردند و در مدت زمانی که جماعت روسیه در ولایات گنجه و قراباغ و شیروانات تسلط یافتند، متعرض ناموس مسلمانان می‌شدند و این مطلب به توسط علمای آن بلاد به عرض جناب مجتهد الزمان آقا محمد خلف الصدق^۱ غفران مآب آقاسید علی مجتهد اصفهانی ساکن عتبات عالیات رسید و جناب معزی‌الیه تکلیف شرعی خود و مسلمانان را در جهاد با کفار روسی دانست و چون چنین بی‌پنداشت که شاهنشاه صاحبقران میلی به مصالحت و مسالمت با طایفه روسیه دارد، لهذا در ابتدا آخوند ملا رضای خوئی آذربایجانی^۲ معتمد خود را که سردی سخن‌آفرین بود، با صورت حکم و جوب جهاد، به دربار معدلت‌مدار ایفاد داشت و حضرت شهریار یاری به حکم شرع مطهر، رضا درداد و ملا محمد رضا^۳ را با مراتب رضامندی به خدمت جناب آقاسید محمد باز فرستاد و جناب معزی‌الیه با جماعتی از سروجین دین‌بین در اوائل ماه شوال این سال: [۱۲۴۱] وارد طهران گردیدند^۴ و کمال توقیر و احترام را از شاهنشاه زمان و شاهزادگان و اسرا و اعیان دیدند، پس مراسلات به عموم مجتهدین بلاد اسلام به تحریر درآورد و عموم مسلمانان را به اقدام در جهاد دعوت فرمود و حضرت شاهنشاهی مبلغ سیصد هزار تومان به علاوه مواجب و مرسوم سپاه برای صرف جهاد معین فرمود و جناب عبدالله خان امین‌الدوله^۵ که در این اوقات از وزارت معزول بود، به هماننداری جناب آقاسید محمد و سایر علما، مأمور گردید و حضرت صاحبقران روز بیست و ششم شوال^۶ از طهران نهضت فرمود و ششم ماه ذی‌قعدة این سال [۱۲۴۱]^۷ چمن سلطانیه را لشکرگاه نمود و نواب نایب‌السلطنه نیز تشریف‌فرمای آن چمن گردید و ایلچی ایمپراطور روس نیز در رسیدن^۸ و تخت بلوری که از پارچه‌های بلور الماس تراش بهم پیوسته بودند به درازای سه ذرع شاه و دو ذرع پهنا، با نامه مودت ختامه از جانب ایمپراطور روس آورده بود از لحاظ مبارک بگذرانید و مورد عنایت شاهنشاهی گردید.^۹ و روز هفدهم این ماه^{۱۰} جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و آقاسید نصرالله استرآبادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله مجتهد طالش^{۱۱}، چون نزدیک به اردو رسیدند، تمامت شاهزادگان و اسرا و ارکان بلکه تمامت اهالی اردوی اعلی آن جماعت مجتهدین را استقبال کرده، به انواع احترام و اقسام درود و سلام وارد خلوتسرای شاهی نمودند.

۱. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۴۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۴۲.

۳. مؤلف با استفاده از روضة الصفا، (ج ۹، ص ۶۴۲) که او را قبلا (رضا) خوانده است و بعد (محمد رضا) در اینجا (محمد رضا) بکار برده است.

۴. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۴۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.

۵. رك: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.

۶. برابر با ۳ ژوئن ۱۸۲۶.

۷. برابر با ۱۲ ژوئن ۱۸۲۶.

۸. نام این ایلچی (کینیاز نجشکوف) بود. روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۴۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۸.

۹. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۴۵.

۱۰. برابر با ۲۴ ژوئن ۱۸۲۶.

۱۱. رك: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۸.

و روز هیجدهم همین ماه، جناب حاجی سلا احمد نراقی کاشانی^۱ که بر تماس مجتهدین برتری داشت و حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی^۲ و جماعتی از علماء، چون نزدیک اردو شدند، باز مانند روز پیشین، با احترام تمام و درود و سلام به ازدحام خاص و عام وارد گردیدند و آن جمله مجتهدین به اتفاق فتوی دادند که هرکسی با قدرت از جنگ با روسیان باز نشیند، از اطاعت خدای تعالی، دور و به متابعت شیطان، نزدیک است و شاهنشاه دیندار و ولیعهد نامدار سخندان آنان را استوار داشتند و از میانه، جناب قدوة سادات، میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه، رزم روسیان را به مصالح دینی و ملکی پسندیده نداشتند^۳ و حضرات مجتهدین برای این دو نفر پیغامهای زشت فرستادند و آنها را به دلایل شرعی متقاعد نمودند و از آن جانب، چون ایلچی روس، این هنگامه را دید، از در مصالحه درآمد و هیچکس بر سخنان او وقعی نگذاشت و ایلچی روس طالب ملاقات مجتهدین گشت که در خدمت آنها تعهد رد ولایات مأخوذه و اخراج سپاه روس از سرحدات ایران نماید، باز کسی اعتنائی به او ننمود^۴ و شاهنشاه ظفرپناه، مشافهه^۵ به ایلچی فرمود: صلاح دولتی بر مسالمت و مصالحت است و تکلیف ملتی ما موافقت با پیشوایان دین و سبازت^۶.

و ایلچی بعد از یأس از اصلاح، راه خود را پیش گرفت و به جانب مقصود شتافت و بعد از رفتن ایلچی روس، اعلیحضرت سلطان صاحبقران چندین هزار نفر سواره و پیاده مازندرانی به سرداری نواب شاهزاده اسمعیل میرزا^۷ و روز دیگر چند هزار نفر دیگر به سرداری محمدقلی خان قاجاردولو^۸، ولد ارجمند جناب الله یار خان آصف الدوله، وزیر اعظم، روانه آذربایجان فرمود و حضرت نایب السلطنه در روز چهارم ماه ذی حجه این سال: [۱۲۴۱] از چمن سلطانیه به جانب تبریز نهضت نمود و شاهنشاه جمجاه، دل بر جهاد نهاد و جماعت مجتهدین که مقتدای انام بودند برای تحریض رعیت و سپاهی باحشمتی تمام روانه آذربایجان شدند و به اردوی بزرگ حضرت نایب السلطنه پیوستند و به مصلحت و موافقت آنها تا خارج قلعه شوشی رفته، قلعه را محاصره داشتند و همه روزه از اطراف بلاد مسلمانی، جماعتی آمده، خدمت مجتهدین رسیده مهیای جهاد می شدند.

و شهریار تاجدار روز بیست و یکم این ماه^۹، از چمن سلطانیه حرکت فرمود و خارج دارالارشاد اردبیل را لشکرگاه نمود و دیگر آن سرداران که ملازم رکاب بودند، هریک را با

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۴۶.

۴. (در پاسخ گفتند در شریعت ما با کفار سخن کردن گناهی بزرگ باشد) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۹.

۵. متن این گفته فتح علی شاه چنین است: (اکنون کار بر حسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره توأم ملت را

بر صلاح دولت فضیلت نهاده ایم) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۹، و رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۴۶ و ۶۴۷.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۴۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۹.

۷. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۰.

۸. برابر با ۱۰ ژوئیه ۱۸۲۶.

۹. برابر با ۲۷ ژوئیه ۱۸۲۶.

چندین فوج مجاهد و توپخانه به اطراف بلاد قراباغ و گنجه و شیروانات فرستاد و زمانی نگذشته که از هر جانی اخبار فتح لشکر مسلمانان می رسید.

و در روز یازدهم ماه محرم سال ۱۲۴۳^۱ حضرت نایب السلطنه معادل هزار تن اسیر و پانصد نیزمسرا^۲ که از سپاه روسیه گرفته، روانه داشته بود، در خارج شهر اردبیل از نظر پادشاه صاحبقران گذرانیدند و هرروزه چندین نیزمسر و چندین نفر اسیر روسی از جانب اسرای مأسوره، وارد لشکرگاه شاهنشاهی می نمودند و موکب همایون روز بیست و یکم این ماه^۳ به عزم قلعه شوشی از خارج اردبیل، نهضت فرمود و روز بیست و چهارم این ماه^۴ در کنار رود طویله شامی فرود آمد و جناب آصف الدوله را با بیست هزار نفر سپاه و ده ارابه توپ فرمان داد که به رکاب نواب نایب السلطنه پیوسته، در فتح قلعه شوشی بکوشند و روز دهم ماه صفر این سال: [۱۲۴۳]^۵ در خارج قلعه شوشی به او پیوست و مقتدایان دین مبین در همه جا مردم را به جهاد با روسیه تحریض می نمودند و رفته رفته بلادی را که جماعت روسیه در مدت چهارده سال از خاک ایران تصرف نموده [بودند] به دلاوری سپاه و تحریض مجتهدین دین پناه، ضمیمه ممالک محروسه نمودند.

و در این ایام سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس^۶ وارد اردوی اعلی گردید و جماعتی از امرا او را پذیرائی نمودند و در منزلی مناسب او را فرود آوردند و چنانکه نگاشته آمد، حضرت نایب السلطنه به استظهار علمای اعلام، قلعه شوشی را در محاصره انداخت و اهالی قلعه از در استیمان درآمدند و به مدارا چند روزی را به مسامحه کاری گذرانیدند و نواب معزی الیه، ولیعهد ثانی نواب محمد میرزا را با لشکر خواجهوند^۷ و عبدالملکی برای حراست قلعه گنجه که در تصرف لشکر ظفر اثر آمده بود، روانه فرمود و خود به موافقت مجتهدین عظام و جناب آصف الدوله برای تصرف قلعه شوشی توقف نمود و از آن جانب مددوف^۸، نام سردار سپاه روس با چندین فوج از لشکر روسیه به عزم تسخیر قلعه گنجه روانه گردید و امیرخان قاجار^۹ سردار خالوی نواب نایب السلطنه، جلالت نموده، قلعه گنجه را به نظر علی خان مرندی^{۱۰} سپرد و خود در

۱. برابر با ۱۵ اوت ۱۸۲۶.

۲. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۶۴۹، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳. برابر با ۲۵ اوت ۱۸۲۶.

۴. برابر با ۲۸ اوت ۱۸۲۶.

۵. برابر با ۱۳ سپتامبر ۱۸۲۶.

۶. او سرجان مک دونالد کینر بود: Sir John Macdonald Kinneir (متولد ۱۷۸۲، متوفی ۱۸۳۰). او دارای موقعیتی نظامی در هند بود و سپس به هیئت سرجان ملکم پیوست و به همراه او به ایران آمد. (۱۸۰۸ - ۹) ترجمه انگلیسی، ج ۳۱۸، و ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۴.

۷. احتمالاً از ابلات کرد مقیم کرمانشاهان که از طایفه لک بوده اند. (ترجمه انگلیسی، ج ۳۱۹، ص ۱۷۸).

۸. نام درست او: Valerian Grigorievich Madatov (متولد ۱۷۸۲ سرگ ۱۸۲۹) (ج ۳۲۱ ترجمه انگلیسی، ص ۱۷۸). و ر.ک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۴. در روضة الصفاء، او (از تبار نیارال روسیه و با جلالت و تهور) توصیف شده است ج ۹، ص ۶۵۲.

۹. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۵، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۸، او را فرزند فتح علی خان قاجار می داند.

۱۰. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۵، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۸.

رکاب نواب ولیعهد ثانی به استقبال مددوف شتافت، چون جنگ در پیوست امیرخان سردار به گلوله تفنگ روسیان کشته گشت و سپاه ایرانی متفرق گردید و مددوف به تعجیل تمام به جانب گنجه تاخته، قلعه گنجه را متصرف گردید و نواب نایب السلطنه در هنگامه گیرودار قلعه شوشی بود که این خبر ناملایم رسید، فوراً حصار شوشی را گذاشته، به فتوای علما تمامت سپاه را برداشته به جانب گنجه شتافت و مددوف از شهر گنجه درآمده با سپاه روسیه و توپخانه در برابر لشکر ایرانی نشست و در شب اول بسقاویچ^۱ نامی از سرداران روس با چندین فوج و توپخانه وارد گشته، به اردوی مددوف پیوست.

در روز بیست و هشتم ماه صفر این سال: [۱۲۴۲] صفوف روسیه و لشکر ایرانی بسته شد و نواب نایب السلطنه قلب سپاه خود را به سرباز آذربایجانی گذاشت و نواب شاهزاده خسرو میرزا و دو نفر دیگر از پسران خود را بر آنها سرتیپ فرمود و چون بنای جنگ را گذاشتند، نشانه های فتح و فیروزی از لشکر ایرانی آشکار گردید و سپاه روس را اندک، پس نشانیدند و چون توپخانه روسیه بنای انداختن گلوله را گذاشتند، نواب نایب السلطنه به توهم اینکه در این مغلوبه مبادا به شاهزادگان آسیبی رسد، سواری را به تعجیل فرستاد که لله و پرستاران شاهزادگان را به کناری برند و از میان مغلوبه بیرون آورند و لله و پرستاران دله بی احتیاطی کرده، علی رؤوس الاشهاد^۲، شاهزادگان را از پیش روی سپاه گریزانیدند و سرهنگان سرباز، چون سرتیپهای خود را فراری دیدند، شیپور رجعت نواختند [و] تمامت سپاه آذربایجان که قلب لشکر بودند، بدون اقدام در جنگ، شکستند و سربازان آذربایجانی به اسبهای جانبازان عراقی و بختیاری که پیاده مشغول جنگ بودند، رسیده بر آن اسبها نشسته، روی به فرار نهادند^۳ و چون لشکر عراق و مازندران چنین دیدند، دست از جنگ کشیدند و بر فراز کوه کوچکی متحصن گشتند و لشکر آذربایجانی از کناره گنجه تا رود ارس را در یک روز و یک شب راندند و عالی جنابان مجتهدین و علما که مایه این جنگ بودند و حضور داشتند، بیشتر از همه خود را به ساحل نجات رسانیدند^۴ و جماعت روسیه بعد از یک روز سپاه عراق و مازندران را که در کوه متحصن بودند، به استمالت، آنها را اسیر نمودند و نواب نایب السلطنه و جناب آصف الدوله در کنار رود ارس سپاه شکست خورده را جمع کرده، آیت حسرت و ندامت را خواندند و شاهنشاه دریادل چون از این واقعه باخبر گردید پیغامهای عطف و آسودگی برای نواب نایب السلطنه و جناب آصف الدوله فرستاد که:

۱. نام درست او: **Ivan Fedorovich Paskevich** است (متولد ۱۷۸۲، متوفی ۱۸۵۹). کنت ایروان و پرنس ورشو (ترجمه انگلیسی، ص ۱۷۸، ج ۳۲۲) و رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۵۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۵، و حقایق الاخبار، ص ۱۸، که تعداد همراهان او را ۴۰۰ نفر می نویسد.
۲. برابر با اول اکتبر ۱۸۲۹.
۳. به معنی در حضور همگان، در ملاء عام. داستان واقعه در روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۵۴ پیوست.
۴. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۵۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۶، حقایق الاخبار، ص ۱۸.
۵. ماخذ آنرا نیافتم.
۶. (خاقان صاحبقران معتمدین چرب زبان به دلجوئی و استمالت جناب نایب السلطنه و آصف الدوله فرستاده ایشان به اردوی مبارک خواست و روز یکشنبه ۲۸ صفر شرفیاب حضور شدند و شاهنشاه دامن عفو بر زلات فراریان پوشید.) رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۵۵.

با قضا بر نمی‌توان آمد با قدر بر نمی‌توان آویخت

و در شب غره ماه ربیع اول^۱ در منزل طویلله شاسی^۲، چنان برفی بارید که اسکان زیست نبود، پس به ناچاری موکب اعلی از آن منزل حرکت فرمود و به شتاب تمام وارد شهر تبریز گردیدند و جناب آقاسیدمحمد و سایر علما پیشتر وارد شهر تبریز شده بودند و عوام الناس تبریز به جهات مختلفه با ایشان، بی‌انداسی می‌نمودند و یکی از جهات آنکه، سیدی جلیل‌القدر از خطبای تبریز، در جنگ گنجه کشته شده بود و جماعتی دیگر از مجاهدین در آنجا از جان گذشته بودند و چون عوام تبریز جناب آقاسیدمحمد را مباشر جنگ و شکست عهد مصالحه با روسیه می‌دانستند و در خیال آزار او بودند^۳، جناب عبداللّه‌خان امین‌الدوله که مهماندار عالی‌جنابان مجتهدین بود، مراتب را خدمت شاهنشاهی عرض نمود و شهریار دیندار، برای رعایت شرع مبین روزی به دیدن جناب آقاسیدمحمد رفتند^۴ و نهایت احترام را به جا آوردند و عوام تبریز چون این‌گونه محبت را دیدند از نیت آزار برگردیدند و بعد از سه روز موکب فیروز از خارج شهر تبریز نهضت فرمود و از راه مراغه عبور نموده، روز بیست و دویم^۵ وارد دارالخلافه طهران گردید و جناب سیدمحمد آقاسیدمحمد مجتهد بعد از نهضت حضرت شاهنشاه، از شهر تبریز به عزم عتبات عالیات حرکت فرمود و در بین راه به مرض اسهال مبتلا گشته، وفات نموده، به روضه رضوان خرامید^۶.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز بیست و دویم ماه شعبان این سال: [۱۲۴۲] واقع گردید و اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران بعد از فراغت از شیلان نوروزی، برای تلافی و تدارک با روسیه، فراسین به احضار سپاه ظفرقرین صادر گردیده، به اندک زمانی خارج طهران پر از لشکر گردید و روز هشتم ماه ذی‌حجه این سال: [۱۲۴۲]^۷ پادشاه بی‌همال به عزم آذربایجان از طهران نهضت فرمود و در منزل میانه از جانب حسن‌خان سارو اصلان^۸ پانصد نیزه سر از سپاه روسیه، از نظر همایونی گذرانیدند و حضرت صاحبقران وارد دارالسلطنه تبریز گردید و بعد از چند روز نهضت فرموده، وارد چمن قبله گردید^۹، بعد از چند روزی در خارج بلده خوی‌رایات جلال برافراشت، پس چمن مرند^{۱۰} را لشکرگاه فرمود، پس تشریف‌فرمای چمن مهربان گردید^{۱۱}.

۱. برابر با ۳ اکتبر ۱۸۲۶.

۲. در روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۶: (طویلله شاهی)، اما در ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۷، همانند متن فارسنامه است.

۳. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۶.

۴. ماخذ آنرا نیافتم.

۵. برابر با ۲۳ نوامبر ۱۸۲۶.

۶. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۷، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۸. (هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه روز چهارشنبه

۲۲ شعبان) ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۰.

۷. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۷.

۸. برابر با ۳ ژوئیه ۱۸۲۷.

۹. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۶۱.

۱۰. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۶۳: دهکده قبله مسجد در ۴۵ میلی جنوب شرقی تبریز

۱۱. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۶۵.

۱۲. رك: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۶۶.

و در هفدهم ماه صفر سال ۱۲۴۳^۱ در چمن بهربان اخبار فتوحات شاهزادگان و اسرای ماسوره به جنگ روسیان رسید و خاطر خطیر اعلی سرور گردید و بعد از چند روز اخبار فتح نواب نایب السلطنه در خارج اوج کلیسا^۲ رسانیدند و روز دیگر چندین صد سر و اسیر آورده از نظر همایونی گذرانیدند و اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از چمن بهربان حرکت فرموده، در اراضی سراب، خیمه و خرگاه سلطنت را برافراشت و روز دیگر اخبار فتح حضرت نایب السلطنه در نواحی نخجوان رسید و معادل دو هزار و سیصد نیزه سر و هزار و پانصد نفر اسیر روسی و پنج ارابه توپ به ملاحظه شهریار ظفرشعار رسیده، یک فوج از اسیران را با دو ارابه توپ، روانه اصفهان و مابقی را روانه طهران فرسود و سوکب والا از اراضی سراب کوچ داده روز دوازدهم ماه ربیع اول این سال^۳ وارد طهران گردید و چون اردوی اعلی از آذربایجان به جانب طهران شد، بسقاویچ^۴ سردار سپاه روس به هیجان آمده، سپاه متفرقه خود را جمع آوری نمود، اولاً، شهر ایروان را تصرف نموده در خیال آمدن به جانب شهر تبریز افتاد و جماعتی از اهالی آذربایجان که از نواب نایب السلطنه رنجیده بودند، او را راهنمایی نمودند و بسقاویچ همت بر جذب قلوب تبریزیان گماشت و میرفتاح^۵ خلف ناخلف مجتهدالزمانی حاجی میرزا یوسف تبریزی که جوانی کبوتریاز و در سلک رنود حیلت ساز و عاق والد سعادت انباز بود^۶ و بعد از پدر به جای او پیش نمازی می نمود، مردم شهر را به اطاعت روسیه اغوا داشت و بر سر منبر زبان به دعای دولت ایمپراطور روس برگشود و اوپاش و رنود شهر را برداشت و مستحفظین قلعه تبریز را غارت کرده، آنها را اخراج نمود و جناب آصف الدوله وزیر اعظم که وقت این هنگامه در تبریز بود، چون نتوانست غوغای عوام را فرو نشاند و خبر ورود بسقاویچ [را] به دوسه فرسخی تبریز شنید، لابد عیال نواب نایب السلطنه را از تبریز بیرون فرستاده، روانه همدان داشت و خود بازگردیده، در نصیحت مردم تبریز هرچه کوشید فایده نبخشید و با عدم استطاعت در شهر بازماند که صدای توپ روسی از دو فرسخی شهر رسید، میرفتاح علمی را برپا نمود و با اعیان شهر به استقبال سپاه روس شتافته روز سیم ماه ربیع دوم روسیان را به احترام تمام وارد تبریز داشتند و جناب آصف الدوله که در ارگ بی مدد کار ساندن بود، اسیر گردید و به عزتی تمام در حبس آمد و دو روز دیگر بسقاویچ سردار بزرگ روسیه وارد شهر تبریز گردید و کلید امر و نهی شهر را به میرفتاح دادند و چون چند روزی بگذشت هرروزه چندین نفر از لشکر روسیه

۱. برابر با ۹ سپتامبر ۱۸۲۷.

۲. به ترکی به معنی سه کلیسا، واقع در غرب ایروان. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۶۹.

۳. برابر با ۳ اکتبر ۱۸۲۷.

۴. همچنانکه قبلاً در حاشیه حوادث سال ۱۲۴۲ گفته شد، ایوان فیودورویچ پاسکویچ (۱۷۸۲-۱۸۵۶ م) فیلدمارشال روسی کنت ایروان و امیر ورشو از پیشخدمتهای تزار پاول اول بود و در جنگهای ایران و روس در ۲۸ - ۱۸۲۶ فرمانده سپاهیان روس بود و پیروزیهایش منجر به معاهده ترکمانچای گردید. او در ۲۹ - ۱۸۲۸ در طی دو جنگ با دولت عثمانی، قارص و ارزروم را گرفت و در ۱۸۳۰ عنوان کنت ایروان و مقام فیلدمارشالی گرفت و در سال ۱۸۳۱ شورش لهستان را درهم شکست و امیر ورشو شد و نایب السلطنه لهستان گردید (ر.ک: صدرا لتواریخ، ج ۱).

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۷۵، تاریخ نو، ص ۸۸.

۶. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۷۶، از این القاب ذکر می نرفته است و او به حکم وراثت امام و پیشوای اهل تبریز خوانده شده است. و ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۰.

در شهر تبریز مفقود الاثر می‌گردید و آن چنان بود که اهالی محلات تبریز در هر جای بدان جماعت دست می‌یافتند فوراً آنها را نابود می‌ساختند و در سردابهای خانه‌ها دفن می‌نمودند و بسقاویچ به قوه عاقله خود، از نظم شهر و محافظت سپاه، مایوس گردید و از خدمت حضرت نایب‌السلطنه، طلب ملاقات نمود^۱ که در دهخوارقان^۲ هشت فرسخی سراغه، خدمت آن حضرت رسیده، به مصلحت‌جوئی دولتین گفتگو نموده، کار مصلحت و مسالمت را انجام دهیم، حضرت معزی‌الیه تن را به قضای الهی و مصلحت دولت شاهنشاهی داده، با سعدودی از خواص خود به جانب دهخوارقان حرکت فرمود و چون نزدیک لشکرگاه روسیه آمد، بسقاویچ و تمامت سرداران او به استقبال شتافتند و به قاعده خود فروتنی کرده، همگی کلاه را از سر برداشتند و حضرت نایب‌السلطنه با هریک به اندازه مرتبه، مهربانی فرمود و بسقاویچ به لوازم میزبانی که سزاوار چنین مهمانی است پرداخت و به حکم بسقاویچ، جناب آصف‌الدوله را که در شهر تبریز محبوس روسیان بود، به اردوی روسیه آوردند و بعد از چهار روز که سخن از مصلحت همی گفتند، بسقاویچ وانمود داشت که کارگزاران حضرت ایمپراطور، در مدت مصلحت دولتین در اراضی قراباغ و دیگر حدود آذربایجان که متصرف بودند، از غله و علف انبارهای انباشته داشتند و از آلات جنگ و اسوال لشکری مخزنها ساختند و سپاه ایران چون آن بلاد را از لشکر روسیه باز گرفتند، حضرت ایمپراطور معادل بیست کرور زر رایج برای تدارک آن ضررها صرف فرمود و اکنون که مبنای هر دو دولت بر مسالمت است، باید دولت ایران، یکی از دو کار را متحمل گردد، یا وجه بیست کرور زر مسکوک در برابر خسارت دولت روس، تقد، کارسازی کند یا آنکه بلادی را که بعد از مصالحه سابقه گرفته، در تصرف داریم، واگذارند^۳، چندان که اصل و فرع این بیست کرور را از وجوه دیوانی این ولایات دریافت کرده، این بلاد را رد نمائیم و حضرت نایب‌السلطنه، فتح‌علی‌خان رشتی^۴ را برای ابلاغ این حکایات، روانه طهران فرمود و روز دهم ماه ربیع دوم این سال: [۱۲۴۳] فتح‌علی‌خان وارد گشته، مراتب را به عرض همایونی رسانید و شهریار تاجدار در خشم شده، در ملاء عام فرمود که بعد از فضل خداوندی، ما نیمه این زر را در تدارک سپاه ظفرپناه صرف نمائیم و یک‌وجیب از ممالک ایران را در تصرف روسیان نگذاریم^۵ و فرمان داد تا تمامت سرداران و سپاه، حاضر رکاب از طهران حرکت کرده در قزوین در انتظار خبر ثانی متوقف شدند و چون بسقاویچ خبر این جواب سخت‌تر از سنگ را شنید از تندوی خشم فرود آمد و به مصلحت‌اندیشی حضرت نایب‌السلطنه، جناب میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام^۶ وزیر اعظم و رسولی زبان‌دان^۷ چرب‌زبان از جانب بسقاویچ

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۷۸.

۲. دهخوارقان که در متن به صورت (دهخارقان) آمده است همان آذر شهر کنونی است که در ۵۱ کیلومتری جنوب غربی

تبریز واقع است (معین)، و رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۳ و ۳۸۲.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۳.

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۴.

۵. برابر یا ۳۱ اکتبر سال ۱۸۲۷.

۶. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۴.

۷. رک: صدرالتواریخ، ص ۱۲۱ و ۱۲۰.

۸. نام این رسول را (دال‌خسکی) نوشته‌اند. صدرالتواریخ، ص ۱۲۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۴. در روضة الصفا،

ج ۹، ص ۶۸۴، این نام: (والخسکی) آمده است.

روانه درگاه شاهنشاه شدند و بعد از ورود مال المصالحه را بر ده کرور زر مسکوک مقرر نمودند و جناب حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه سامور به ده خوارقان گشته، قواعد مصالحه را مستحکم دارد و جماعتی از یاوه باقان بیمعی شهرت انداختند که اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران، ولایتعهد را از نواب نایب السلطنه برداشته، بر دوش نواب حسن علی میرزا شجاع السلطنه گذاشته است^۱ و چون این اراجیف را بسقاویچ شنید وقعی به حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه نگذاشت که باید تامل نمائیم تا امر ولایتعهد استوار گردد و در بین سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس^۲ که سردی عارف و دانا [بود] در تبریز توقف داشت به ده خوارقان رفته، بسقاویچ را نصیحت نموده که مگر عهدنامه پادشاهان فرنگستان را فراموش داشته‌ای که اگر سلطانی از حد ولایت خود بگذرد، تمامت سلاطین دیگر اتفاق کرده، او را به جای خود نشانند و اکنون اگر سپاه روس، دست از آذربایجان نکشد بر دولت انگلیس واجب است که با دولتهای دیگر اتفاق کرده، دولت روس را از پای در آورند چنانکه این معامله را با حضرت ناپلیون امپراطور فرانسه نمودند^۳ و سفیر دولت انگلیس به این مکالمه بسقاویچ را فرود آورد، پس راه طهران را برداشته، به پایه سربر اعلی رسید و به عرض رسانید که بسیار وقت در فرنگستان و روم مملکتی ناگهان در دست دشمن می افتد و به مصلحت وقت بیست کرور سی کرور زر داده، استرداد ملک نموده‌اند و این عمل را ننگ ندانند بلکه مایه مفاخرت است و اگر بر کارگزاران ایران سخت باشد شهریار تاجدار اذن دهد تا دولت انگلیس این قدر زر را از خود داده، آتش فتنه را بخوابانند^۴ و اعلیحضرت صاحبقران را راضی به مصالحه نمود و به جانب آذربایجان شتافت و حضرت نایب السلطنه، تشریف فرمای قریه ترکمانچای از توابع تبریز گردید و سفیر انگلیس هم حاضر آمد و بسقاویچ و جناب آصف الدوله هم از شهر تبریز در رسیدند و منوچهرخان ایچ آقاسی^۵ با معادل هشت کرور زر مسکوک مال المصالحه از طهران حرکت نمود و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه هم از زنجان به مصاحبت منوچهرخان راه قریه ترکمانچای را برگرفت و نواب نایب السلطنه و بسقاویچ هر یک و کالت نامه خود را به دیگری سپردند.

و در شب پنجم ماه شعبان این سال: [۱۲۴۳] عهدنامه محبت ختامه^۶ را نگاشتند و به مهر حضرت نایب السلطنه و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه رسانیده به بسقاویچ سپردند و نوشته دیگری مطابق آن نگار داده، بسقاویچ مهر نموده، خدمت حضرت نایب السلطنه سپردند، پس بسقاویچ به صوب تبریز رفت و سپاه خود را از شهر تبریز کوچ داده

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۸۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۵.

۲. (سرجان مک دونالد) روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۸۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶.

۳. روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۸۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶.

۴. این تعارف غیر معمول سفیر انگلیس را در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶، و روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۸۵، ضبط کرده‌اند که مضمناً از دست و دل بازی!! انگلیسیان خبر می‌دهد.

۵. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۶۸۵: (منوچهرخان گرجی ایچ آقاسی).

۶. برابر با ۲۱ فوریه ۱۸۲۸.

۷. این معاهده بسیار بدتر از معاهده گلستان بود. رک: صدرالتواریخ، ص ۱۲۱.

به جانب قراباغ روانه نمود و صورت مصالحه در تواریخ مفصله قاجاریه ثبت و ضبط است.^۱
و عید نوروز سنه سیچقان نیل در پنجم ماه رمضان این سال: [۱۲۴۳] اتفاق افتاد و چون جناب آصف الدوله الله یار خان قاجار دولو، مدتی در آذربایجان به لشکرکشی و چندی در شهر تبریز اسیر بسقاویچ روسی بود و سررشته جمع و خرج متوجهات ممالک محروسه گسیخته گشته بود، در بدایت این سنه، باز وزارت عظمی را بهارث و استحقاق به جناب عبدالله خان امین الدوله اصفهانی عنایت فرمودند و اعلیحضرت شاهنشاهی به اقتضای وقت تابستان در اطراف طهران و باغات شمیران^۲ اوقات را گذرانیدند.

و در اواسط ماه جمادی اول سال ۱۲۴۴^۳ موکب ظفرشعار به جانب شهر قم نهضت فرمود و بعد از چهار روز توقف به صوب سلطان آباد از توابع کزاز که از مستحدثات یوسف خان گرجی سپهدار است، حرکت نمود و بعد از ورود به شهر سلطانیه غلامحسین خان^۴ سپهدار دویم حاکم عراق خلف الصدق سپهدار اول، تماست مایعرف خود را از نقد و جنس حتی قباله املاک موروثه و مکتسبه را برطبق اخلاص گذاشته، پیشکش پیشگاه شاهنشاه جهان پناه نمود و سر اقتضای خود را از گنبد دوار گذرانید و سیورسات و علوفه سپاه را از انبارهای خاصه خود ادا نمود و مورد عنایت شاهنشاهی گردید و موکب اعلی بعد از قرار کارهای عراق نهضت فرموده، در بیست و هفتم ماه جمادی دویم^۵ در طهران نزول اجلال نمود و چون قرارهای مصالحه دولتین ایران و روس به حضرت ایمپراطور عرضه داشتند گریبایدوف^۶ نام که از اسرای کرام و خواهرزاده بسقاویچ بود، از شهر پترزبورغ^۷ برای انجام و استحکام کارها روانه دارالخلافه طهران نمود و در هر منزلی لوازم احترام را در حق او به جا آوردند و بعد از ورود به دارالخلافه بعد از سه روز چنانکه رسم سفرای بزرگ است به دربار معدلت مدار آمده، نامه محبت ختامه و هدایای حضرت ایمپراطور را از نظر همایونی گذرانید و در سرائی که مهمانخانه ایلچیان روس بود منزل نمود و از احترامات بیش از اندازه که از لوازم سهام نوازی است مغرور گشته، اعلی و ادنی را به نام خوانندی و سخنان ناهموار بر زبان راندی و اسنای دولت درشتیهای او

۱. متن کامل این قرارداد را در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲، و روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۸۶، بخوانید.

۲. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۸.

۳. در متن: (شهران).

۴. برابر با دهه آخر نوامبر ۱۸۲۸.

۵. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۴.

۶. برابر با ۴ ژانویه ۱۸۲۹.

۷. Alexander Sergeyewich Griboyedov الکساندر سرگویچ گریبایدوف در ۴ ژانویه سال ۱۷۹۴ در

مسکو متولد شد و پس از اتمام تحصیلات وارد ارتش روسیه گردید و سپس در سال ۱۸۱۷ به خدمت وزارت امور خارجه درآمد، اوبه ادبیات و نویسندگی علاقه داشت و در مجامع ادبی آمد و شد می کرد و در سال ۱۸۱۹ به سمت دبیری سفارت روسیه در طهران رسید، در سال ۱۸۲۶ با سمت منشی سیاسی ژنرال پاسکویچ در تقییس متوقف شد و چند بار با عباس میرزا مذاکره کرد و شرایط عهدنامه ترکمانچای بیشتر توسط او طرح و تنظیم شد و بعدا به سمت وزیر مختار روس در دربار ایران تعیین گردید او که سردی مغرور بود و نسبت به ایرانیان به دیده تحقیر می نگریست در نتیجه هجوم مردم به محل اقامتش در روز چهارشنبه ششم شعبان ۱۲۴۴ کشته شد (صدرالتواریخ، ص ۱۲۱ ح ۴).

۸. پترزبورگ: Petersburg: لنین گراد.

را به نرسی جواب می‌گفتند که شاید از خشونت و بدزبانی فرود آید، فایده نمی‌نمود و چون از شرایط این مصالحه، رد اسیران قدیمی و جدیدی جانبین بود، لهذا اسرای گرجستان و ارمنستان را که از زمان قدیم در حرمسرای دولت و ارباب شوکت صاحب اولاد بودند، از فرط غرور بسختی مطالبه می‌نمود، از جمله دو نفر گرجیه در خانه جناب آصف‌الدوله الله یارخان قاجار دولو، سالهای دراز بودند و در خواستن آنها هنگامه‌ها آراست و جناب معزی‌الیه از بیم آنکه اگر مضایقه کند، باعث شکست میثاق دولتین گردد هر دو را روانه منزل گربایدوف نمود و چون سایر طبقات مردم چنین دیدند، جرأت عرض مطلب را خدمت حضرت صاحبقران نداشتند، ناچار از در سلایمت برای گربایدوف پیغام فرستادند که اختیار رد و قبول اسرا را به اختیار آنها گذارید، باز جوابهای نالایق فرستاد و جماعت اسرا از زن و مرد که در منزل گربایدوف آورده بودند، برای علمای شهر پیغام فرستادند که تمامت ما به شرف اسلام رسیده‌ایم و صاحب اولادگشته‌ایم، حال که اسنای دولت ایران با دولت روس میثاقی بسته که گسسته ندارند، علما که بر مسند شریعت نشسته‌اند باعث نجات ما گردند. چون این پیغام به علمای دین رسید، مسجد جامع طهران را انجمن ساخته، عاصه مردم را حاضر داشتند و مقصود آن بود که گربایدوف جماعتی را از اسرا که در دین مسلمانی راسخ بودند، سرخص دارد و عوام کالانعام از قصد و نیت علما، غافل بوده، به خیال آنکه باید اسرا را از منزل گربایدوف در آورند، پس با آلات جنگ رو به منزل گربایدوف آوردند و اسنای دولت وقتی آگاه شدند که کار از دست رفته و هجوم عام از صد هزار گذشته است و گربایدوف چون چنین دید، چند نفر از زنان و تنی از مردان گرجی را از خانه خود بیرون فرستاد و درهای خانه را بسته از روزنها بنای مدافعه را گذاشت و در میانه گلوله‌ای از خانه گربایدوف آمده، طفلی چهارده ساله از اهالی طهران را کشت و باعث زیادتى غیرت مسلمانان گردیده از دیوار خانه به پشت بام رفته، چون بلای ناگهانی وارد صحن خانه گربایدوف شدند و هر که را از روسیه یافتند کشتند و آخر الامر گربایدوف هم کشته گشت و اموال آن خانه را به یغما بردند و معادل سی و هفت نفر از جماعت روسیه تلف گردید^۱ و خانه نشین آنها را ویران نمودند، پس هر فوجی از عوام به جانبی در رفتند و نایب گربایدوف^۲ در میانه خود را به گریوه‌ای در کشیده بود، بعد از زمانی، سلامتی خود را به اسنای دولت اعلام نموده، او را از آن خانه ویران به در بردند و به احترام تمام او را روانه تبریز نمودند.^۳

و چون حضرت نایب السلطنه، بر واقعه واقف گردید، حکم فرمود که تمامت سپاهیان و اعیان، لباس سیاه که نشانه ماتم است پوشیدند و سه روز تمامت بازارهای شهر تبریز را بسته، تمامت مردم دست از معامله باز کشیدند^۴ و نایب گربایدوف را به احترام تمام روانه تفلیس نمود و بیان واقع را برای بسقاویچ نگاشت و به شهادت نایب گربایدوف وا گذاشت و

۱. (در مسجدی که حاجی میرزا مسیح طهرانی امام جماعت بود) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۷.

۲. خانه گربایدوف در خارج ارگ سلطانی و قریب به قورخانه خاقانی بود) روضة الصفاء، ج ۹، ص ۷۰.

۳. (قریب به هشتادتن از اهل اسلام در این غوغا مقتول شدند) روضة الصفاء، ج ۹، ص ۷۰.

۴. نام معاون اول گربایدوف: (ملسوف) بود. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۸.

۵. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۷۰. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۸.

۶. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۷۱. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۸.

چون نایب مزبور وارد تفلیس گردید، بی تقصیری امنای دولت ایران را و ستیزه کاری های گربایدوف را برشمرد و بسقاویچ چون حقیقت حال را بدانست، نایب سشارالیه را بیدرننگ روانه پترزبورغ داشته، عریضه مشتمل برواقع، خدمت حضرت ایمپراطور نگاشته از جانب امنای دولت ایران عذرهای سوجه خواست و عریضه خدمت حضرت نایب السلطنه فرستاد که هنوز تا این هنگامه گرم است، سفیری دانا از جانب کارگزاران دولت علیه ایران خدمت حضرت ایمپراطور روانه دارید و معذرت این واقعه را بخواهید و یک نفر از ملاهائی که دخیل در این کار بوده، از حدود مملکت به بلاد خارجه روانه دارید و خاطر خطیر ایمپراطور را راضی نمائید و نواب نایب السلطنه همان عریضه را ایفاد حضور مهر ظهور نمود.

و عید نوروز در سنه اودئیل، در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان این سال: (۱۲۴۴)^۱ اتفاق افتاد و چون اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از لوازم شیلان نوروزی فراغت یافت، عریضه از نواب نایب السلطنه در رسید که بعد از ورود نایب گربایدوف به دارالملک پترزبورغ و اطلاع حضرت ایمپراطور برحقیقت واقعه، شرحی به بسقاویچ نگاشته است که یک نفر شاهزاده از پسرهای حضرت ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا برای عذرخواهی باید به پترزبورغ آمده، رشته دوستی دو دولت خداداد را استوار داشته، به احترام تمام عود نماید و به مصلحت وقت، خسرو میرزا^۲ را نامزد این کار نموده، او را به مصاحبت محمدخان زنگنه امیرنظام که مردی دانا است، روانه نمودم و اعلیحضرت سلطان صاحبقران، نایب السلطنه را مورد تحسین فرمود، صد هزار تومان وجه نقد برای تدارک مسافرت خسرو میرزا به صحابت سیرزانی خان قزوینی وزیر نواب علی نقی میرزا والی قزوین ایفاد فرمود و پیش از رسیدن این صد هزار تومان، نواب نایب السلطنه پسر نیک اختر خود شاهزاده خسرو میرزا را روانه پترزبورغ داشته بود و در همه جا با احترام تمام عبور نموده تا نزدیک شهر پترزبورغ رسید و تمام سرداران سپاه و اعیان مملکت او را استقبال نموده، هرچه را در روز ورود ایمپراطور معمول می داشتند بجای آوردند^۳، هر روز و شبه حضرت ایمپراطور به منزل نواب خسرو میرزا آمده، چاشت و شام را صرف می نمود و از فرط آداب و رسوم دانی در هیچ وقت سخنی از قتل گربایدوف نگفتی و محمدخان امیرنظام زنگنه را زاید از اندازه محترم داشتی و چنانکه نگاشته شد مال المصالحه با روسیان را ده کرور زرمسکوک قرار دادند و هشت کرور آنرا تسلیم نمودند و دو کرور باقی مانده را اعلیحضرت ایمپراطور یک کرور آن را به پای رنج شاهزاده خسرو میرزا بخشید^۴ و پنج سال برزمان ادای یک کرور دیگر افزود و شاهزاده و محمدخان را با نیل مقصود روانه تبریز نمود و جناب میرزا عبدالوهاب ستمدالدوله اصفهانی^۵ که نزدیک به سی سال در خدمت اعلیحضرت شاهنشاه فتح علی شاه قاجار

۱. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۹: (در ساعت هشت و بیست و پنج دقیقه از شب پانزدهم رمضان) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۰.
 ۲. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۱۲، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱. میرزا مصطفی افشار شرح این سفر را به پترزبورغ به رشته تحریر کشیده که تحت عنوان سفرنامه خسرو میرزا، به کوشش محمد گلین در سال ۱۳۴۹ در تهران بوسیله کتابخانه مستوفی چاپ شده است. این سفر دومه و پانزده روز به طول انجامید و میرزا مصطفی افشار خود جزو هیئت اعزامی بود.

۳. ر.ک: سفرنامه خسرو میرزا، ص ۲۰۸، مربوط به تشریفات برای سلام عام شاهزاده در پترزبورغ.

۴. ر.ک: تاریخ نو، جهانگیر میرزا، ص ۱۲۸، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۷، روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۱۶.

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۱۴.

خدمتگزاری نمود و به لقب و منصب منشی الممالکی برقرار بود ولی از قابلیت ذاتی اوقات را صرف سهامات وزارت می نمود و از نهایت فروتنی نام وزارت را بر خود قرار نداد و لقب منشی الممالکی را به حاجی میرزا رحیم شیرازی طیب خاصه شاهی وا گذاشت و مدتی متمادی گردید و نوشتجات دولتی را باز خود می نگاشت و حاجی میرزا رحیم از بنی اعمام بعیده جناب معتمدالدوله بود و در این سال (۱۲۴۴) جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله به مرض سل^۱ مبتلا گشته، در پنجم ماه ذی حجه این سال در طهران وفات یافت و به روضه رضوان خرامید و لقب معتمدالدوله را به منوچهرخان ایچ آقاسی گرجی^۲ عنایت نمودند و منصب منشی الممالکی را به میرزاخان لرمازند رانی^۳ وا گذاشتند.

و اصل جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی از قصبه جهرم فارس است که جد اعلای او جناب حاجی حکیم سلمان موسوی حسینی در سال هزار: [۱۰۰۰] حسب الامر شاهنشاه، شاه عباس اول صفوی از قصبه جهرم به دارالسلطنه اصفهان رفته، سالها به منصب و لقب حکیم باشی سلاطین صفویه انارالله برهانهم مفتخر بود و تا اواخر دولت نادری این شغل و عمل در خانواده مرحوم حکیم سلمان باقی بود و جناب حاجی میرزا رحیم شیرازی طیب خاصه از نتیجه مرحوم حکیم- سلمان است که شرح حال او در ذیل محله میدان شاه شیراز در این کتاب فلاسنامه ناصری بیاید و میرزا فضل الله خاوری شیرازی صاحب کتاب *ذوالقرنین* قطعه ای برای تاریخ مرحوم معتمدالدوله فرموده است:

که تند تیشه نجار و آلت خسراط رسید موسم اندوه و رفت وقت نشاط که دست و اهب او از نشاط چید بساط طیب و عالم و منشی و شاعر و خطاط ز دست جود به پا داشت بی نظیر صراط همه نظیر فلاتون و همسر بقراط فنا لباس جهانی چو مرگ شد خیاط به روی دنیا برچیده شد بساط نشاط ^۴	نهال عمر به بازار روزگار مخواه هلاک معتمدالدوله از جفای سپهر نشاط داشت لقب نام نامیش و هاب حکیم و مفتی و دستور و عارف و برتاض میان دوزخ آرزو بهشت استغنا حکیم باشی شاهان تمام اجدادش درید جامه جانش اجل ز کینه بلی رقم ز خاوری افتاد سال تاریخش
---	--

و هم در این سال: [۱۲۴۴] نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، محمد زکی خان نوری^۵ را از وزارت دمساله معزول داشت و به جای او میرزا محمد علی شیرازی مشهور به خفر کی سررشته دار مملکت فارس، خلف الصدق مرحوم میرزا ابراهیم مستوفی شیرازی را به وزارت برگماشت و تمام خانواده های نوری را از شیراز اخراج نموده به مازندران که وطن اصلی آنها بود روانه داشت و تفصیل حالات آنها بر این وجه است که: چنانکه نگاشته شد در سال ۱۲۱۴ چندین صد نفر تفنگچی با عیال از نواحی نور در خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرما

۱. (به مرض سل و دق درگذشت) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵. (در این سال به مرض سل و دق گرفتار و مسلول و مدقوق بیمارگشت تا در روز دوشنبه پنجم شهر ذی حجه ۱۲۴۴ به جوار رحمت حضرت پروردگار پیوست) روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۱۴.

۲. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۱۵، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵.

۳. (فرزند حاجی خان جان حلال خور، ساکن بندپی) روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۱۵، و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۶.

۴. برای اطلاعات بیشتر در مورد نشاط ر.ک: مقدمه دیوان نشاط اصفهانی به کوشش دکتر حسین نخعی، ص ۱ تا ۱۶.

۵. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۹، روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۱۷.

به سرداری نصرالله خان برادر میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر روانه فارس گردیدند و در محله موردستان شیراز که بعد از زوال دولت زندیه ویرانه بود، هر یک به قدر رتبه خود خانه ساخته ستوطن شدند و بعد از سه چهار سال نصرالله خان در شیراز وفات یافت و سرداری نوکر نوری به شکرالله خان پسر میرزا اسدالله خان که طفلی نوحاسته بود عنایت گردید و محمدزکی خان نوری برادر دیگر میرزا اسدالله خان وزیر لشکر به منصب غلام پیشخدمتی نواب فرمانفرما سرافراز آمد و تمامی اوقات را همت بر رضاجوئی نواب معزی الیه می گماشت و رفته رفته در پیشگاه فرمانفرمائی رایت جلال برافراشت و برای استحکام و استواری طایفه نوری دختر نیک اختر میرزا ابراهیم کلانتر شیراز را در حوالی سال ۱۲۲۳ در عقد ازدواج شکرالله خان سردار، برادرزاده خود درآورد و در حوالی سال ۱۲۳۴ صبیبه مرضیه مرحوم نصرالله خان سردار، برادر بزرگ محمدزکی خان در حباله نکاح میرزا علی اکبر کلانتر شیراز درآمد و در حوالی سال ۱۲۴۳ دختر حمیده سیر میرزا علی اکبر کلانتر را برای خیرالله خان پسر محمد زکی خان نوری عقد مناکحت بستند و محمد زکی خان در این ایام متمادی چنان مقرب درگاه فرمانفرمائی گشته که اختیار عزل و نصب وزرای مملکت فارس در کف اقتدار او بود چنانکه در سنوات گذشته در هر قلیل مدتی وزیری را معزول و دیگری را منصوب می داشت تا آنکه در سال هزار و دو بیست و (?)^۱ کار از پرده درافتاد و به نفسه مباشر امور وزارت گردید و به واسطه تسلط محمدزکی خان، طایفه نوری انواع جور و بی اعتدالی نسبت به اهالی شیراز می نمودند تا آنکه در سال ۱۲۴۰ نواب علیه عالی شاهزاده بیگم ملقب به «همدم السلطان» خواهر اعیانی نواب فرمانفرما در تحت زوجیت محمدزکی خان نوری و دختر خجسته اختر نواب فرمانفرما، در عقد ازدواج شکرالله خان درآمدند و چندین مرتبه بر رتبه اینها افزود و استیلای نوریان بر شیراز و ایلات و بلوکات فارس، از اندازه گذشت و به قاعده کل شیء جاوز عن حده انعکس الی ضده، در سیانه طایفه نوری و اهالی شیراز و ایلات و بلوکات، قتلها اتفاق افتاد و به سرور زمان چندین نفر از هردو جانب کشته شدند و بوجه خونخواهی با یکدیگر سلوک می نمودند تا آنکه کار به جائی رسید که در کوچه و بازار در قصد کشتن یکدیگر بودند، چنانکه روزی جماعت نوری مردی از ایل قشقائی را در شهر شیراز کشتند و نواب فرمانفرما کشته را از محمدزکی خان و شکرالله خان مطالبه می نمود و آنها تمکین نکرده، در جواب گفتند: وقتی مرد ترکی، شخصی نوری را کشته است و این ترک را برای قصاص کشتند، پس ایلات فارس ازدحام نموده با شیرازیان همداستان گشته، اطراف محله نوریها را گرفتند و نواب فرمانفرما چاره این غائله را جز اخراج نوریان^۲ از شیراز ندید، لهذا در این سال: [۱۲۴۴] تمامت آنها را از صغیر و کبیر و مأمور و امیر با عیال و اسوال، بعد از توقف چندین سال اخراج فرموده، روانه مازندران نمود^۳. و زمان وزارت محمدزکی خان بسر رسید و اندک اختلالی در رسانیدن وجوه دیوانی فارس

۱. ناسخ التواریخ، و روضة الصفاء، تاریخ دقیق صدارت او را معلوم نداشته اند و طبعاً میرزا حسن نیز تاریخی دقیق ارائه نکرده است اما با توجه به آنچه در مقدمه همین روایت آمده است او در حدود سال ۱۲۳۴ شاغل این مقام شده است.

۲. در متن: (نوریان را).

۳. رک: روضة الصفاء، ج ۹، ص ۷۱۸ تا ۷۲۰، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۱۹۴.

به دارالخلافه طهران بروز نمود و محمدزکی خان نوری در دربار شهریاری، بعضی از عرایض نمود که محرک موکب همایونی به جانب فارس گردید،

و روز بیست و چهارم ماه جمادی اول سال ۱۲۴۵^۱ شهریار تاجدار فتح علی شاه صاحبقران قاجار از طهران نهضت فرمود و روز دهم ماه جمادی دوم^۲ وارد اصفهان گردید و پس از آسایش چندروزه به عزم شیراز حرکت نمود و نواب حسین علی میرزا فرمانفرما در منزل شولگستان آباده^۳، با اعیان مملکت فارس، شرفیاب حضور مبارک گردید و در منزل اقلید آباده، برای تدارک لوازم ورود موکب مسعود، عود به شیراز نمود و روز سیم ماه رجب این سال^۴ پادشاه بی همال در باغ نو که احدائی نواب فرمانفرما و نزدیک به هزاروپانصد ذرع در جانب صبوی^۵ شیراز است نزول اجلال فرمود و نواب فرمانفرما، معادل دویست هزارتومان وجه نقد از خزانه عامره فرمانفرما در صحن ایوان باغ نو، برای پیشکش حضور و پای انداز قدم مبارک چیده بودند، بعلاوه شالهای کشمیری و زری های گجراتی از لحاظ مبارک گذشت و در چهار روزه توقف در آن باغ، افواج سواره و پیاده رکابی را روانه گرسیرات فارس فرمود پس با شوکت جمشیدی و حشمت کاووسی وارد دارالعلم شیراز گردید و در ارگ و کیلی شرف نزول ارزانی داشت^۶ و نواب فرمانفرما مدت دهروز سیورسات و اخراجات سپاه و همراهان را به صیغه ضیافت داد و بقیه اخراجات زمان توقف بر حسب فرمان شهریاری از بابت مالیات مستمره محسوب اقتاد^۷.

و در ایام توقف در شیراز، هرروزه نزول برف و باران بود و شاهنشاه صاحبقران با وجود طغیان باران، باز هرروزه در ایوان معدلت نشان، ستمزدگان را سرپرستی می فرمود و احکام عدالت فرجام و دستورالعمل حکام صادر می گردید^۸ و دویست هزار تومان که نواب فرمانفرما به عنوان پیشکش گذاشته [بود] در عوض بقایای مالیات مقرر گردید^۹ و نواب حسن علی میرزا، شجاع السلطنه والی کرمان به مناسبت قرب جوار از کرمان وارد شیراز گردید، و محمدزکی خان نوری که بعد از عزل از وزارت فارس در سلک غلام پیشخدمتان درگاه شاهنشاه بود به پیشکاری نواب شجاع السلطنه و وزارت کرمان سرافراز گردید و در خلال این احوال محمدعلی خان، ایلیخانی مملکت فارس چند نفر از دزدان بختیاری [را] گرفته به حضور مبارک رسانیده، تماست آنها به سیاست رسیدند.^{۱۰}

و هم در این ایام میرزا علی اکبر کلانتر شیراز به لقب جلیل قوام الملکی سرافراز گردید^{۱۱} و میرزا محمدعلی وزیر فارس به مشیرالملک ملقب آمد^{۱۲} و آقاباباخان بارفروشی مازندرانی^{۱۳} که در

-
۱. برابر با ۲۱ نوامبر ۱۸۲۹.
 ۲. برابر با ۷ دسامبر ۱۸۲۹.
 ۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۲۲، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۲، شولگستان: پنج فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است (فارسی نامه ناصری، گفتار دوم).
 ۴. برابر با ۲۹ دسامبر ۱۸۲۹.
 ۵. در متن: (صبای شیراز).
 ۶. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۲۲، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۲.
 ۷. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۲۳.
 ۸. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۲۴.
 ۹. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۲.
 ۱۰. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۲۵.
 - ۱۱ و ۱۲ و ۱۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۲۴.

بدایت حال در فراشخانه نواب فرمانفرما به منصب نیابت برقرار بود و پس از بروز شایستگی و لیاقت او را فراشباشی نمودند، پس برای تربیت و آموزگاری اولاد نواب فرمانفرما به منصب لدهباشی سرافراز گردید،

و در این ایام به سرداری مملکت فارس قرین افتخار آمد و میرزا محمدحسین و کیل-الرعایای مملکت فارس و میرزا محمدحاکم نواحی دارابجرد و میرزا ابوالحسن خان داماد نواب حسین علی میرزا، پسران مغفرت مآب میرزا هادی پسر مرحوم میرزا جانی شیرازی مشهور به فسائی، به پاداش خدمت‌های پدر و جد آنها، بیشتر از تعامت فارسیان، مورد عنایت شاهانه شدند و بعد از این میرزا ابوالحسن خان را به مناسبت دامادی و صحت نسب سیادت و بزرگواری آبا و اجداد و قدم دودمان، به خطاب فرزندمقاسی اعلیحضرت صاحبقران، قرین مباحات گردیده، در فراسین و ارقام او را فرزندمقاسی، نواب میرزا ابوالحسن خان می‌نگاشتند.

و اعلیحضرت شهریار بعدلت‌شعار در ایام توقف در شیراز به عنوان بازدید، جز در خانه اعلی علمای زمان، سید مجتهدین جناب حاجی میرزا ابراهیم پسر مرحوم میرزا جانی مزبور عم‌حقیقی نگارنده این فارسنامه ناصری، نبیره حضرت مغفرت توأمان سید علی خان علامه مدنی شیرازی و خانه جناب فضایل مآب، حاجی اکبر نواب شیرازی نزول اجلال نفرمود. و مویکب همایون در روز پانزدهم ماه شعبان این سال^۱ به عزم عربستان و لرستان از راه شولستان و بهبهان از شیراز حرکت نموده از منزل زنیان و دشت ارجن که مولد حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه است گذشت و عرصه کازرون از فرقدوم شاهنشاهی زینت یافته، در باغ نظر^۲، نزول اجلال نمود و بعد از خستگی راه، از چنار شاه‌یجان و سراب بهرام گذشته، در نزدیکی فهلیان که قصبه بلوک مسمنی است، لشکرگاه فرمود، از اتفاقات آنکه در این روز، حضرت صاحبقران غذا میل نفرمود و به شربت اکتفا کرده، تعامت طعام نهار را ملازمان رکاب صرف نمودند و معادل پنجاه نفر زیاده از آن حاضر خوردند و به مرض قی گرفتار گشته، چندان قی نمودند که بیهوش شدند و ابراهیم خان ناظر پسر مرحوم حاجی محمدحسین خان صدراعظم اصفهانی و دخترزاده مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی و داماد حضرت شهریار که به منصب خوان سالاری سرافراز بود نیز از آن غذا میل فرمود و مانند دیگران قی نمود [و] در کنار دیواری بیاسود و جناب میرزا محمدحسین حکیم‌باشی اصفهانی دریافت فرمود که سمی قاتل در دیگهای مطبخ ریخته‌اند و چون مقدارش نسبت به مطبوخ اندک بود بیش از این ضرری ننمود و به شهادت جمعی ثابت شد که در نزدیکی سراب بهرام چشمه‌ای است که هر کس از آب آن چشمه بنوشد، گرفتار قی گردد و در شب گذشته، شاگردان مطبخی از آب آن چشمه، طعام نهار را پخته‌اند.^۳

و مؤلف این فارسنامه گوید بعد از تفحص معلوم این بنده گردید که در آن نواحی از چنین چشمه‌ای نه اسمی شنیده و نه رسمی دیده گشته، بلکه مردمان سالخورده گویند، کارگزاران شاهنشاهی غدیری کردند و چون به هدف نیامد، امر را به شهادت دروغ مشتبه نمودند و العلم

۱. برابر با ۹ فوریه ۱۸۳۰.

۲. رک: روضةالصفا، ج ۹، ص ۷۲۷؛ (این باغ از بناهای حاجی علی‌قلی خان افشار کازرونی است).

۳. رک: روضةالصفا، ج ۹، ص ۷۲۸، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۲.

عندالله و نواب فرمانفرما در این منزل فهلیان، رخصت انصراف یافته، عود به شیراز نمود^۱ و موکب همایون حرکت فرموده از منزل سراب سیاه^۲ و حوالی قریه باشت^۳ و منزل دوگنبدان^۴ و منزل لیشر^۵ و صحرای خیرآباد^۶ گذشته، در یک فرسخی شمالی بلده بهبهان نزول فرمود و غره رمضان^۷ را توقف نمود، پس قطع منازل فرموده روز نهم این ماه رمضان^۸ وارد شهر شوشتر شدند، پس نهضت فرموده، از شهر دزفول و منازل دیگر گذشته، در بلده خرم آباد نزول اجلال نمود.

و عید نوروز سال بارس نیل در بیست و پنجم ماه مبارک رمضان این سال: [۱۲۴۵]^۹ اتفاق افتاد و موکب والا از طریق بروجرد و همدان رایات جلال افراشته، روز هشتم ماه ذیقعده این سال^{۱۰}، به کامرانی در دارالخلافه طهران نزول اجلال فرمود.

و ایام محرم سال ۱۲۴۶: به تعزیت داری و سوگواری بر حضرت خاسر آل عبا(ع) گذرانید و در این سال میرزا محمدعلی خان والی مملکت سند^{۱۱} که خود را از چاکران درگاه شاهنشاهی می شمرد میرزا محمدعلی نام شیرازی^{۱۲}، را از جانب خود سفیر نموده، با عریضه عبودیت فریضه و سه زنجیر فیل و اشیاء نفیسه، ایقاد دربار معدلت مداری نمود و سفیر مملکت سند از بیابان بلوچستان وارد بندرعباس گردید، پس از راه طارم و فرگ و داراب و فسا و سروستان در اواخر ماه صفر این سال به شیراز رسیده، بعد از آسایش به جانب طهران حرکت نموده، روز یازدهم ماه ربیع دوم این سال^{۱۳} وارد طهران شده، مورد عنایت شاهنشاهی گردید.

و عید نوروز سال توشقان نیل در روز ششم ماه شوال^{۱۴} اتفاق افتاد و چون میان شاهزادگان عظام، محمدتقی میرزا حسام السلطنه والی بروجرد و محمدحسین حشمت الدوله والی کرمانشاهان غبار و تقاری بود، اعلیحضرت شاهنشاهی برای دفع کدورت و التیام آنها، رایات جلال افراشته در ششم ماه ذیحجه این سال^{۱۵} از طهران نهضت فرموده به آن صفحات تشریف برده، بعد از التیام شاهزادگان، موکب والا حرکت فرموده،

در روز غره محرم سال ۱۲۴۷^{۱۶} در چمن قهنیر^{۱۷}، از نواحی چهارمحال اصفهان نزول

۱. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۲۸، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۴.
۲. از توابع رامهرمز (فارسنامه ناصری، ج ۲).
۳. از دهات ناحیه باوی کوه گیلویه (گفتار دوم، فارسنامه ناصری).
۴. از دهات ناحیه باوی کوه گیلویه (گفتار دوم، فارسنامه ناصری).
۵. از دهات باوی کوه گیلویه (گفتار دوم، فارسنامه ناصری).
۶. از دهات حویه بهبهان (گفتار دوم، فارسنامه ناصری).
۷. برابر با ۲۴ فوریه ۱۸۳۰. ۸. برابر با ۴ مارس ۱۸۳۰.
۹. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۰. ۱۰. برابر با اول مه ۱۸۳۰.
۱۱. از خانواده طالبور سند که در حیدرآباد حکومت داشت.
۱۲. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۲، روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۲۴.
۱۳. برابر با ۲۹ سپتامبر ۱۸۳۰.
۱۴. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۱.
۱۵. برابر با ۱۸ آوریل ۱۸۳۱.
۱۶. برابر با ۱۲ ژوئن ۱۸۳۱.
۱۷. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۴۱: (قهنیر).

اجلال فرمود و جناب عبدالله خان امین الدوله اصفهانی را برای تفریح محاسبات مملکت فارس، روانه شیراز نمود و در قصبه قمشه خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس که برای شرفیابی حضور مبارک شاهنشاهی آمده بود، رسید و در خدمت نواب معزی‌الیه عود به چمن قهنیر نمودند و شهریار دیندار، ایام عاشورا را به استماع ذکر مصائب اهل بیت نبوت (ص) پرداخت و روز چهارم ماه صفر این سال^۱، موکب همایون از چمن قهنیر نهضت فرموده، از راه کوهستان و کناره رودخانه زاینده‌رود، در قریه ده کردچهارسحال اصفهان، قبه بارگه را برافراشت.^۲

و در ششم ماه صفر این سال [۱۲۴۷] ولادت باسعادت شاهنشاه ایران، اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار ادام‌الله عمره و شوکته، از بطن نواب مهدعلیا، دختر خجسته اختر امیرکبیر محمدقاسم خان، ولد ارجمند امیرکبیر جنت‌سیر، سلیمان خان نظام‌الدوله پسر امیرمحمدخان قاجار، اتفاق افتاد و حضرت نایب‌السلطنه، عباس میرزا ولیعهد که نواحی یزد و کرمان را نظمی بسزا داده بود، بر حسب فرمان همایونی در روز غره ماه ربیع دوم^۳، از کرمان وارد ده کرد گردیده، مورد عنایتها شده، مأمور به نظم مملکت خراسان گردید و معادل پنجاه هزار تومان وجه نقد، برای تدارک سرباز و سوار و توپخانه، از خزانه عامره، تسلیم کارگزاران نواب معزی‌الیه نمودند و ایالت مملکت کرمان به نواب سیف‌الملوک میرزا^۴، پسر نواب علی شاه ظل‌السلطان، داماد نواب نایب‌السلطنه، عنایت گردید پس موکب والا، وارد دارالسلطنه اصفهان گردید و بعد از آسایش از سفر، جناب امین الدوله به محاسبه چندین ساله فارس پرداخت و مشخص داشت که دویست هزار تومان از اصل مالیات باقی است و چون از نواب فرمانفرما حسین علی میرزا مطالبه داشتند، اعتراف به صحت محاسبه داشته، متمسک به خرابی نواحی فارس به سبب نزول بلای وبا و هجوم ملخ مصری گردید و شهریار معدلت شعار تمامت آن دویست هزار تومان را به صیغه تخفیف بلوکات فارس عنایت و شفقت فرمود^۵ و نواب فرمانفرما، مقضی المرام گردید و بر حسب فرمان اعلیحضرت صاحبقران، شاهدگان عظام، هلاکومیرزا و ارغون میرزا و اباقاخان میرزا و اوکتای قآن میرزا^۶، پسران نواب حسن علی میرزا، شجاع‌السلطنه و شکرالله خان نوری که مدتی از فارس رفته بود ملتزم رکاب نواب فرمانفرما گشته، روانه شیراز شدند و شکرالله خان، حسب الامر نواب معزی‌الیه، اهل و عیال خود را از طهران طلبیده، عود به شیراز نمودند.

۱. برابر با ۱۵ ژوئیه ۱۸۳۱.

۲. (از چمن قهنیر حرکت کرده عصر همانروز چمن سنگباران را که از حضرت خاقان به چمن گلباران لقب یافت مضروب خیام فرمود و بواسطه نزاهت قرب یکماه در آن چمن توقف افتاد) روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۴۲ و

ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۷.

۳. برابر با ۱۷ ژوئیه ۱۸۳۱.

۴. رک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۴۲، حقایق الاخبار، ص ۲۱.

۵. برابر با ۹ سپتامبر ۱۸۳۱.

۶. رک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۴۴.

۷. رک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۴۷.

۸. رک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۴۷.

و روز هشتم ماه جمادی اول^۱ موکب فیروزی کوکب، از دارالسلطنه اصفهان حرکت فرموده، روز نهم جمادی دوم^۲ دارالخلافت طهران را از فرقدوم خود زینت بخشید.^۳

و چون اولاد اسجاد نواب فرمانفرما حسین علی میرزا، بهم افتادند نه کهنتر در اطاعت مهتر و نه مهتر و کهنتر در انقیاد پدر بودند و اعیان فارس، هریک در حلقه دائره شاهزاده‌ای گذرانی به کام دل می نمود و به این سبب خلل کلی در وصول سالیات دیوانی بود چنانکه شیخ عبدالرسول خان دریایی بوشهری دست توسل به دامن مخدره مستوره والده نواب کیخسرو میرزا مشهور به سپهسالار ولد ارجمند حضرت فرمانفرما، داشت و مخدره مسطوره دختر امیرگونه خان کرد زعفرانلوی خراسانی بود و در سال ۱۲۳۷ مخدره مکرمه صبیبه مرضیه محمدقلی خان افشار ارومی، حرم محترم نواب فرمانفرما والده نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله و تیمور میرزا احسام الدوله برای ادای حج از شیراز روانه گشته، چون به مسقط رسید، صید سعید خان امام مسقط با تمامی اعیان تا لنگرگاه کشتی به استقبال آن مخدره آمده، او را به احترام تمام به مسقط برده، آنچه لازمه خدمتگزاری بود به عمل آورده مبلغی وجه نقد و سروراید و جواهر پیشکش نمود، پس به توسط خدمتگزاران آن مخدره معروض داشت که اگر در خدمت نواب فرمانفرما توسط کنید که سرا در سلک بندگان چنانکه برقرارم به افتخاری تازه سرافراز فرماید و نواب شاهزاده خانم خواهر نواب نایب الایاله را در عقد ازدواج من درآورد، فلان مبلغ پیشکش دهم و والده نواب نایب الایاله، استدعای او را قبول نموده، از مسقط به جانب حرمین شریفین شتافت و پس از حصول مقصود عود به مسقط نمود و امام مسقط پیش از پیش خدمتگزاری کرده، باز تقاضای مطلب را نمود و چون آن مخدره وارد شیراز گردید او را نواب حاجیه گفتند.

و در سال ۱۲۳۸ حرم محترم دیگر نواب فرمانفرما، والده نواب سپهسالار برای ادای حج بیت الله از شیراز وارد بندر بوشهر گردید و شیخ عبدالرسول خان بوشهری هم برای ادای حج در جناح حرکت بود و در راه خدمتگزاری نواب فرمانفرما، از مالیه خود تدارک سفری که سزاوار سفر سلاطین بود نمود و دو کشتی بزرگ ملک خاصه خود را که نام یکی از آنها، جهاز نصرت شاهی بود، حاضر داشته، ذخایر و زاد سفر را ذهاباً و ایاباً در یکی گذاشته، خود و مخدره مسطوره و خدمه و خدمتکاران بر جهاز نصرت شاهی نشسته، از خلیج فارس و دریای عمان و یمن گذشته به شرف زیارت حرمین شریفین رسیدند و شیخ عبدالرسول خان در همه جا مانند یکی از چاکران در خدمتگزاری استوار بود و چندان زر و سیم بر اعراب بذل و بخشش داشت که نام حاتم طائی را فرو گذاشت و چون این اخبار به نواب حاجیه رسید، آتش کینه هوئی زنانه در کانون سینه اش زبانه کشید و برای امام مسقط پیغام فرستاد که چون شیخ عبدالرسول خان بوشهری به حوالی مسقط آید او را گرفته، در حبس نگاه دار و تعرضی به والده سپهسالار نرسانیده او را به احترام تمام روانه شیرازش نما، تا آنچه وعده کرده ام، وفا نموده، نواب شاهزاده خانم را در عقد نکاح تو درآورم و چون کشتی شیخ عبدالرسول خان به حوالی مسقط آمد، امام مسقط چندین کشتی پر از توپ و تفنگچی فرستاد [و] او را محاصره نموده، چندان

۱. برابر با ۱۵ اکتبر ۱۸۳۱.

۲. برابر با ۷ نوامبر ۱۸۳۱.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۷۴۷.

جنگ کردند که باروت تفنگچیان بوشهری تمام شده، شیخ عبدالرسول خان مرگ را معاینه دیده به آواز بلند حکم نمود که اهالی کشتی، غسل کرده، کفن پوشیده، محمد ناخدا، کشتی را آتش زند تا عبدالرسول و حرم فرمانفرما گرفتار مذلت اسیری نشوند و چون حرم فرمانفرما مطلع گردید بی چادر و معجر خود را در پای شیخ عبدالرسول خان انداخت که اگر ما را اسیر کنند، چهار روزی بیشتر نخواهد بود و نواب فرمانفرما صید سعید را به سزای خود رسانیده، مسقط را خراب کنند و اهالی آنرا اسیر نماید و لذت مکافات و قصاص بیش از اندوه اسیری چند روزه خواهد بود و شیخ عبدالرسول خان را از غیظ فرود آورد و اهالی مسقط داخل جهاز نصرت شاهی شده، تعرضی به حرم نواب فرمانفرما نرسانیده، شیخ عبدالرسول خان را گرفته، به مسقط برده، نزدیک به سالی محبوس گردید و صید سعید خان امام مسقط وزیر خود را با جماعتی دیگر روانه شیراز داشت و نواب حاجیه به عهد خود وفا نموده، بعد از اذن از نواب فرمانفرما، شاهزاده خانم، دختر خود را در حباله نکاح امام مسقط در آورده، روانه مسقطش نمود و شیخ عبدالرسول خان از مسقط نجات یافته، عود به بوشهر نمود و به سخنهاى خشن خاطر نواب حاجیه را آزرده سی داشت و اعتنائی به نواب نایب الایاله و تیمور میرزا پسران نواب حاجیه نداشت تا آنکه در سال ۱۲۴۶ نواب تیمور میرزا حسام الدوله با خوانین دشتستان مانند سالم خان برازجانى و رئیس محمد باقر پسر رئیس حسین تنگستانی و سیرزاجعفر خان خورموجی و سایر کلانتران دشتی و دشتستانی معاهد گشته با چندین هزار تفنگچی بندر بوشهر را محاصره نمودند و بعد از دوروزی مسخر داشتند و شیخ عبدالرسول خان فرار کرده و خود را به کشتی رسانیده، در میان دریا ایستاده، ملاحظه بندر بوشهر می نمود که آنرا غارت نمودند و مال التجاره تمامی تجار غریب و بومی را بردند و بعد از دو روز که از شکافتن دقایق و خزاین فارغ شدند، در خدمت نواب تیمور میرزا بوشهر را گذاشته، عود به دشتستان نمودند و تجار بلاد که هر یک سرمایه تجارت در بندر بوشهر داشتند، سراتب را خدمت اولیای دولت ایران معروض نمودند و فرمان شاهی برای استرداد اموال منهبوبه در عهده فرمانفرما صادر گردید و چون استرداد اموال از اهالی دشتستان در حیز امتناع بود، نواب معزی الیه در استرضای خاطر شیخ عبدالرسول خان کوشیده و چاره این کار را از او درخواست نمود و شیخ در جواب نگاشت که خوانین دشتستان را، که ماده این فساد بودند اگر گرفته، و به من سپارید، جبران ضرر و خسران تجار را از مالیه خود نموده، رضانامه آنها را روانه دارم و نواب فرمانفرما در اوایل زمستان این سال ۱۲۴۷ به ظاهر برای تفرج کازرون و نواحی دشتستان از شیراز حرکت فرمود و نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله و تیمور میرزا حسام الدوله و نواب هلاکوسیرزا پسر نواب شجاع السلطنه و جناب سیرزا محمد علی مشیر الملک وزیر مملکت فارس و شکرالله خان نوری و آقا باباخان سردار مازندرانی و ادیب اریب رضاقلی خان هدایت تخلص مازندرانی غلام پیشخدمت خاصه که سجاور و مصاحب نواب نایب الایاله بود و جماعتی دیگر از مخصوصان خود را ملازم رکاب داشته، از شیراز حرکت فرمود و بعد از ورود به کازرون در باغ نظر فرود آمده، چند روزی توقف نمود، پس از کازرون به خشت و دالکی و برازجان رفته به استمالت خوانین دشتستانی کوشید و توپخانه و سرباز را به نواب نایب الایاله سپرده آنها را

روانه صحرای سمل و آباد^۲ که از نواحی شرقی دشتستان است فرمود^۳ و چون شیخ عبدالرسول خان از شاهزادگان وحشت داشت از بوشهر خارج شده به دریا رفته در کشتی قرار گرفت و نواب فرمانفرما از برازجان با قایل جمعیتی و جناب مشیرالملک و سالم خان برازجانی وارد بوشهر گردیده در خانه شیخ عبدالرسول خان که مشهور به ارگ است نزول اجلال نمود و نواب رضاقلی- میرزا، رئیس محمدباقر پسر رئیس حسین تنگستانی را گرفته، روانه بوشهر نمود و ضبط ناحیه تنگستان را به محمدعلی خان و باقرخان پسران احمدشاه خان برادر رئیس حسین واگذاشت و میرزا جعفرخان خورموجی^۴ و خوانین دیگر را نیز بدست آورده، روانه بوشهر داشتند و سالم خان برازجانی را نیز در بوشهر حبس نمودند و جناب مشیرالملک، بر کشتی نشسته در غاوی^۵ رفته، شیخ عبدالرسول خان را مطمئن داشته، عود به بوشهر نمودند، روز دیگر نواب فرمانفرما، رئیس محمدباقر و سالم خان و میرزا جعفرخان و سایرین که باعث غارت بوشهر شده بودند در زنجیر کرده، به دست عبدالرسول خان سپرد و شیخ سر زنجیر آنها را بر دوش خود گذاشته، از میان بازار بوشهر گذشته، آنها را در کشتی گذاشته، روانه جزیره خارک داشت و بعد از مدتی آنها را جز میرزا جعفرخان، در دریا غرق نمود و میرزا جعفرخان از حبس گریخته به شیراز آمد و مدتها تحصیل کمالات کرد و تاریخ *نزهة الاخبار* و *آثار جعفری* را تألیف نمود و در ایام غیبت نواب فرمانفرما از شیراز، میرزا علی اکبر قوام الملک که بیشتر اوقات از محمدعلی خان ایلخانی قشقائی، نقاری در خاطر داشت و مشیرالملک از مخالفت آنها روزی را به آسایش می گذاشت و چون خاطر این دونفر از مشیرالملک رنجیده شد، با هم موافق گشته، برای استواری وفاق، بنای موصلت را گذاشتند که صبیبه جناب قوام الملک را در حباله نکاح محمدقلی خان برادر ایلخانی درآوردند و دختر ایلخانی را در عقد ازدواج میرزا فتح علی خان پسر جناب قوام الملک بیاوردند و چون این خبر در بوشهر به مشیرالملک رسید، دانست که این وفاق برای نفاق با او است، پس در مقام علاج برآمده، روی مطلب را به جانب فرمانفرما انداخت که مقصود از این موصلت گسیختگی از نواب فرمانفرما و پیوستگی به حضرت ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزاست و چنان خاطر نشان داشت که نواب فرمانفرما را مجال درنگ نگذاشت و بندر بوشهر را به جمال خان شیرازی پیشکار شیخ عبدالرسول خان واگذاشت و شیخ عبدالرسول خان را برای اصلاح امور فارسیان سلازم رکاب خود داشته به جانب شیراز شتافت و بعد از ورود به شیراز قوم الملک برای رضا جوئی نواب فرمانفرما معروض داشت که مقصود ما از این موصلت استحکام رشته خدمتگزاری این بنده و ایلخانی بود چنانچه پسندیده خاطر مبارک، نباشد قطع این موصلت را به آسانی توانیم نمود و پیشکش لایق قرین مدعا داشته، عقد موصلت را از هر دو جانب به طلاق منفسخ نمودند.

و هم در اواخر این سال [۱۲۴۷]: میرزا منصورخان بهبهانی که مدتی از ایالت سوری

۱. سمل: ناحیه‌ای در حدود ۲۵ میلی شرق بوشهر. در گفتار دوم فارسنامه ناصری، سمل از دهات ناحیه زنگنه دشتستان دانسته شده است.
۲. آباد: ناحیه‌ای در ۶ کیلومتری جنوب سمل. در گفتار دوم فارسنامه ناصری، آباد از دهات زنگنه دشتستان است.
۳. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۳۴. ۴. رک: حقایق الاخبار، خورموجی، ص ۱۴.
۵. امروزه در بوشهر: «غووی»: جایی که کشتی‌های بزرگ می‌ایستند و بار خود را در کشتی‌های کوچک تخلیه می‌کنند. همین جلد، رک: ص ۷۵۰.
۶. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۳۵.

کوه گیلویه محروم بود به تقویت نواب رضاقلی میرزا، نایب الایاله جمعیتی از الوار فراهم آورده به جانب بهبهان حرکت نمود و نواب نجفقلی میرزا والی بهبهان، جماعتی را به استقبال او فرستاد، در دو فرسخ مشرقی بهبهان، تلاقی شده، جنگ نمودند و میرزا عبدالله خان پسر میرزا منصورخان که زور رستم و نیروی اسفندیاری داشت کشته گشت و در آخر کار فرستادگان والی شکست یافته، فرار نمودند و روز دیگر قصبه بهبهان در تصرف میرزا منصورخان درآمد و نواب والی به جانب شیراز شتافت.

و هم در این سال: [۱۲۴۷] نواب فرمانفرما میرزا محمدحسین وکیل^۱ مملکت فارس را از حکومت فسا و داراب که اباعنجد با او بود، معزول داشت و حکومت داراب را به ولد ارجمند خود جهانگیر میرزا عنایت کرده، او را صاحب اختیار داراب گفتند و حکومت فسا را به داداساد خود، میرزا ابوالحسن خان برادر کهنتر میرزا محمدحسین وکیل وا گذاشت و نقش نگین مهر او را چنین نگاشتند:

گلی که نکبت خلقش صفای هر چمن است حسن صفات حسینی نسب، ابوالحسن است
و هم در این سال: [۱۲۴۷] نواب حسین علی میرزا فرمانفرما، نصیرخان لاری^۲ بیگلربیگی لارستان را از ایالت لار و سبعه معزول داشت و حکومت لارستان را به احمدخان بستکی، خالوی نصیرخان مزبور ارزانی داشت و ایالت سبعه را به ولد ارجمند خود، نواب امامقلی میرزا غضنفر^۳ الدوله بخشید و در اوایل این سال نواب فرمانفرما، حکومت شولستان و ممسنی را به ولد ارجمند خود نصرالله میرزا عنایت فرمود و بعد از ورود به صحرای نورآباد شولستان، ولی خان ممسنی کلانتر طایفه بکش^۴ ممسنی، سر از اطاعت شاهزاده کشید و چون یوسف خان گرجی وزیر نواب نصرالله میرزا در مجلس، سخنی زشت به ولی خان گفت، ولی خان بی تأمل او را بکشت.

و عید نوروز سنه لوی ثیل در شب هفدهم ماه شوال این سال ۱۲۴۷^۵ اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاهی جشن نوروزی را در دارالخلافة طهران به سلامتی گذرانید و از گرسیرات فارس برای نواب فرمانفرما خیر آوردند که مرتضی قلی خان ایل بیگی در جناح حرکت به جانب نواحی کرمان است و نواب معزی الیه، محمدعلی خان ایلخانی را^۶ برای استمالت او از شیراز روانه داشت و بعد از چند روزی عریضه فرستاد که قبل از ورود من، مرتضی قلی خان ایل بیگی، ایلات قشقائی را به صوب کرمان برده و علی اکبرخان نفر^۷ با ایل نفر و بهارلو و معصوم خان اینالو با ایل اینالو، با ایل بیگی موافقت کرده بودند و این بنده برای بازآوردن آنها به جانب کرمان رفتم لکن بواسطه رنجش از میرزا محمدعلی مشیرالملک، عود به فارس نخواهند نمود و

۱. ر.ک: فارسنامه ناصری، جلد دوم. بزرگان بازار سرخ شیراز: او متولد ۱۲۱۲، متوفی ۱۲۷۳ بود و در فسا فوت کرد.

۲. متوفی به سال ۱۲۵۵. ر.ک: فارسنامه ناصری، ج ۲.

۳. در متن: (غظنفر).

۴. یکی از طوایف ممسنی. بکش به فتح اول و کسر دوم - ناحیه بکش در بیشتر نواحی گرسیراست و هوای بعضی از آن در کمال اعتدال (فارسنامه ناصری، ج ۲، بلوک ممسنی).

۵. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۲. سال در ساعت یک و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشنبه هفدهم شوال تحویل شد. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۶۵.

۶. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۹۰، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵.

۷. ر.ک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۳۶.

سیرزاد محمدحسین و کیل که از حکومت فسا و داراب معزول بود از شیراز فرار نموده، در نواحی قیر و کارزین به ایلخانی رسیده، عازم کرمان گردید، پس ایلخانی و ایل بیگی در بلوک فسا، ایلات را دونیمه نموده، بعضی از راه تنگ کرم و رونیز به جانب سیرجان رفتند و نیمه دیگر از راه ششده و سه‌چاه و نواحی داراب و فرگ و طارم باز به جانب سیرجان کرمان رفته، باز به یکدیگر رسیده، در نواحی کرمان پراکنده شدند و نواب سیف‌الملوک میرزا پسر نواب علی‌شاه ظل-السلطان داماد حضرت ولیعهد عباس میرزا، والی کرمان مقدم آنها را گرامی داشته در سردسیرات و گرمسیرات کرمان، بیلاق و قشلاقی که گنجایش صد هزار خانوار ایلات فارس را دهد، معین نمود و محمد علی خان ایلخانی و میرزا محمدحسین و کیل و میرزا قاسم خان خلیج داماد ایلخانی را به شهر کرمان دعوت نموده، نهایت احترام را به عمل آورد و بعد از مشاورت قرار دادند که سیرزا محمدحسین و کیل و میرزا قاسم خان خلیج از راه یزد و طبس به خراسان روند و آنچه را حضرت ولیعهد دستورالعمل دهد، معمول دارند و روز دیگر این دونفر روانه مقصد شدند و نواب فرمانفرما در ماه شوال این سال احمدخان بستکی را از حکومت لارستان و نواب امام‌قلی میرزا-غضنفر^۲ الدوله را از ایالت نواحی سبعه معزول داشته، باز نصیرخان لاری را بیگلریگی لارستان و سبعه فرمود.

و بعد از ایام عاشوراء محرم سال ۱۲۴۸ نواب فرمانفرما، شهر شیراز را به رضاقلی میرزا-نایب‌الایاله سپرد و آقا باباخان سردار را مأمور خدمتش فرمود و شیخ عبدالرسول خان را که چندی در شیراز توقف داشت، خلعت داده، روانه بوشهرش نمود و برای بازآوردن ایلات فارس را از کرمان، پانزده هزار نفر تفنگچی بلوکات و هشت آرابه توپ با فرزندان و برادرزادگان و جناب شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس و قوام‌الملک و مشیرالملک و آقامیرزا محمدفسائی برادر کهنتر میرزا محمدحسین و کیل، از شیراز حرکت فرمود و چون به سروستان چهارده فرسخ سیانه جنوب و مشرق شیراز رسیدند، نواب فرمانفرما، جناب شیخ الاسلام و قوام‌الملک را برای استمالت ایلخانی و بزرگان دیگر از راه رونیز و نیریز و سیرجان روانه کرمان داشت و خود تشریف‌فرمای قصبه فسا گردیده، چند روزی مهمان نواب میرزا ابوالحسن خان، داماد خود گشت، پس از راه نوبندگان^۳ و سه‌چاه^۴، وارد صحرای داراب گردید و نزدیک به چهل روز در نواحی فسا و داراب به عیش و عشرت گذرانید و همه‌روزه در انتظار مراجعت جناب شیخ الاسلام و قوام‌الملک بود، پس از داراب از راه نیریز و یوانات به جانب شهر بابک کرمان که در تیول نواب‌متعالیه خواهر اعیانی خود بود شتافت و بعد از ورود توقف فرمود که خبر کشته شدن شیخ عبدالرسول خان رسید و کیفیت آن بر این وجه است که بعد از رفتن شیخ عبدالرسول خان از شیراز به جانب بندر بوشهر چون وارد قریه دالکی دشتستان شد خوانین دشتستانی مانند حاجی محمدخان برازجانی و محمد امین خان شبانکاره‌ای و محمد علی خان و باقرخان پسران احمدشاه خان تنگستانی که هر یک مطالبه خون قبیله خود را از شیخ عبدالرسول خان داشتند، اطراف منزل شیخ را گرفتند و تماس

۱. در متن: (داند).

۲. در متن: (غظنفر).

۳. از دهات بلوک فسا.

۴. از دهات شیب کوه لارستان.

گماشته و ملازمان او را کشتند و فرار نمودند جز خود شیخ و غلام سیاه سواحلی که پناه به برجی برده، غلام تفنگ را پر کرده به شیخ می داد و به هر گلوله ای که می انداخت، دشمنی را هلاک می ساخت تا آنکه باروت و گلوله اش تمام گشته، جز یک تفنگ پر کرده باقی نماند، پس سر تفنگ را بر سینه خود گذاشته، خود را کشت و تفنگ اسیری را بر خود نداشت و چون این خبر به شیراز رسید، نواب رضاقلی میرزا به تعجیل از شیراز روانه دشتستان گردید و بعد از ورود به یرازجان، بعضی از خوانین دشتستان را مطمئن داشته، نزدیک به پنج هزار نفر تفنگچی و سوار در رکاب نواب معزی الیه حاضر گردید، پس به جانب بوشهر حرکت نمود و اهالی بوشهر و تجار از این ازدحام متوحش گشته، به خیال آنکه همان معامله غارت سال سابق را تازه خواهند نمود هر کس آنچه را توانست برداشته، در کشتی گذاشتند و پناه به دریا بردند و شیخ نصرخان پسر شیخ عبدالرسول خان و جمال خان شیرازی بر زورقی نشسته، خود را از بوشهر به غاوی که جای ایستادن کشتیهای بزرگ است رسانیده، پناه به کشتی دولت بهیه انگلیس بردند و نواب رضاقلی میرزا وارد بوشهر گردید و دست تعدی بر احدی نگشود و چون امور دیوانی بوشهر بی حضور شیخ نصرخان و جمال خان صورت نمی بست، نواب معزی الیه، ادیب اریب فاضل رضاقلی خان هدایت تخلص را به مصاحبت داکتر انگلیس^۱ برای اطمینان خاطر آنها روانه دریا نموده آنها را مطمئن داشته، شیخ نصرخان در دریا بماند و جمال خان به بوشهر آمد و با آنکه هوای بوشهر در نهایت گرمی بود نواب رضاقلی میرزا برای نظم ولایات دشتستان توقف نمود و چنانکه نگاشته شد نواب حسین علی میرزا فرمانفرما وارد قصبه شهر بابک گردیده، چند روزی در انتظار جناب شیخ الاسلام و جناب قوام الملک توقف نمود و نواب متعالیه، شاهزاده خانم خواهر اعیانی او که قصبه شهر بابک را در تیول داشت برادر والا گهر خود را به عنوان سهمانی وارد شهر بابک داشت و عبدالله خان قراگوزلوی همدانی یا ورفوج قراگوزلو و دو بیست نفر سرباز که از جانب نواب سیف الملوک میرزا^۲ والی کرمان کوتوال قلعه شهر بابک بودند، طوعاً او کرها دروازه را گشودند و نواب فرمانفرما وارد منزل نواب متعالیه گردید و عبدالله خان یاور و دو بیست نفر سرباز [را] خواسته مورد عنایت داشته، اسلحه جنگ را از آنها گرفته با چهارصد نفر تفنگچی فارس، روانه شیراز فرمود و روز دیگر جناب شیخ الاسلام و قوام الملک از نزد ایلخانی مراجعت کرده، مسجل داشتند که تا میرزا محمد علی مشیر الملک در رتبه وزارت فارس باقی است، نفری از ایلات عود به فارس نخواهند نمود و نواب فرمانفرما برای رضای ایلخانی و همراهان او، مشیر الملک را از شهر بابک روانه فارس داشت که در شیراز توقف نکرده، به جانب کازرون و بندر بوشهر رفته، در خدمت نواب رضاقلی میرزا، مشغول اصلاح امور دیوانی آن سامان گردد، پس وزارت فارس را به جناب میرزا حسن نظام العلما پسر ملا علی اصغر ملاحی هزارجریبی مازندرانی ارزانی داشت و مشیر الملک بعد از ورود به شیراز، توقف نکرده، به جانب کازرون شتافت و نواب رضاقلی میرزا، فاضل ادیب اریب، رضاقلی خان هدایت تخلص را برای پذیرائی

۱. مقصود پزشک انگلیسی است.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۳۶.

مشیرالملک از بندر بوشهر روانه کازرون فرموده، بعد از ورود، او را از جانب نواب معزی‌الیه اطمینان خاطر داده، عریضه او را گرفته، عود به بوشهر نمود و نواب فرمانفرما بعد از ایفاد جناب مشیرالملک به کازرون، باز جناب شیخ الاسلام^۱ و قوام‌الملک را روانه نزد ایلخانی فرموده، او را مطمئن داشته، به حضور نواب معزی‌الیه آوردند، پس محمدعلی خان ایلخانی، نوشته‌ای به مرتضی قلی خان ایل بیگی برادر کهنتر خود و علی اکبرخان نفر و معصوم خان اینالو نگاشت که تمامی ایلات فارس را از نواحی بم و نرماشیر کرمان برداشته، عود به فارس نمایند و چون این خبر به نواب سیف‌الملوک سیرزا والی کرمان رسید^۲، جماعتی را مأمور داشت که سر راه را بر ایلات فارس گرفته، مانع از حرکت آنها به جانب فارس شوند و چون نواب فرمانفرما از این حکم مطلع گردید آتش غضبش زبانه کشید و فوراً رقم احضار نصیرخان بیگلریگی لارستان با پنجهزارنفر تفنگچی لارستان صادر فرمود و بعد از رسیدن رقم به خطه لار، نصیرخان برادر کهنتر خود علی خان لاری را با پنجهزار نفر تفنگچی روانه کرمان نمود و نواب فرمانفرما جناب شیخ محمد امین شیخ الاسلام و قوام‌الملک که شرح مخاصمه او با مشیرالملک به این زودی نگاشته شود، روانه شیراز فرمود و آقا میرزا محمد فسائی برادر کهنتر میرزا محمد حسین و کیل را به رسالت نزد نواب سیف‌الملوک میرزا، روانه شهر کرمان داشت و نصایح و اندرز به او پیغام داده، او را از سخط اعلی حضرت شهریاری ترسانید و اردو را از شهر بابک حرکت داده، به جانب بم و نرماشیر روانه گردید و چون آقا میرزا محمد وارد شهر کرمان گردید، نواب سیف‌الملوک میرزا، به شکار چندروزه رفته بود و چون عود نمود، اهالی شهر کرمان دروازه‌ها را بر او بستند^۳ و در پشت حصار شهر نشستند و جماعتی برای شکایت از او از شهر کرمان به اردوی نواب فرمانفرما آمده، شکایت از سوء سلوک سیف‌الملوک میرزا نمودند و نواب معزی‌الیه ناچار گشته به اردوی نواب فرمانفرما، عم بزرگوار خود آمده، مورد عنایت گردید و چون شکایت اهالی کرمان از سوء سلوک او، از حد گذشت، نواب فرمانفرما برای سکوت آنها، او را به صحبت علی نقی خان قاجار قوینلو به اسم بردن به شیراز، روانه فرمود و قدغن نمود که چون به ناحیه بوانات فارس رسد، او را مطلق العنان دارد و علی نقی خان بر آنچه مأمور بود، عمل نمود و مرتضی قلی خان ایل بیگی تمامت ایلات فارس را از نواحی بم و نرماشیر کوچ داده، روانه فارس نمود و مصطفی قلی خان برادر کهنتر خود را با دوهزار نفر سوار مکمل سلاح به التزام رکاب نواب فرمانفرما روانه داشته، اظهار بندگی نمود و چون نواب معزی‌الیه، اراده عود به فارس فرمود و اعیان کرمان به عجز و لابه افتاده که حضرت والا از شکایت ما سیف‌الملوک سیرزا را معزول داشته، روانه شیراز فرمودند و اینک ارگ شهر کرمان در تصرف نواب علیه شاهزاده خانم عیال سیف‌الملوک سیرزا، دختر حضرت نایب السلطنه است و علی نقی خان سرتیپ قراگوزلو و هزارنفر سرباز همدانی در اطاعت اوست، یا تمامت کرمان را کوچانیده، به شیراز فرستید یا غائله علی نقی خان سرتیپ را از ما بردارید و نواب فرمانفرما عرایض اهالی کرمان را مقرون به حساب دیده، برای علی نقی خان پیغام فرستاد که باید عیال سیف‌الملوک سیرزا را برداشته به جانب یزد شوید و علی نقی خان اعتنائی به فرمایش

۱. در روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۳۹؛ (شیخ محمد امین تمامی شیخ الاسلام فارس).

۲. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۴۰.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۱۰، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۴۰.

فرمانفرما نکرده، در کار قلعه‌داری پرداخت و در بین علی‌خان با چهارهزار تفنگچی در رسید و شماره سپاه فرمانفرما از پانزده هزار نفر درگذشت و روز دیگر اهالی کرمان برای تسخیر ارگ، اجماع نمودند و بنای تفنگ‌اندازی را گذاشتند و نواب ارغون‌سیرزا^۱ پسر نواب‌حسن‌علی‌میرزا شجاع‌السلطنه و مصطفی‌قلی‌خان قشقائی^۲، برادر کهنتر ایلخانی فارس بر خود عار شمرده که تسخیر ارگ بدست کسبه و بازاری شهر کرمان شود و این دونفر جوان دلیر، کمر سردی را بسته، برای تسخیر ارگ، یورش بردند و از قضایای آسمانی در مدت دو ساعت این دو جوان نامدار هدف گلوله سرباز قراگوزلوی همدانی شدند^۳ و در وقتی که ارغون‌سیرزای زخم‌دار را که نیم‌جانی داشت، در گلیم می‌پیچیدند به آواز نحیف^۴ فرمود:

«شما کیستید که شمشیر شاه ایران را در گلیم می‌پیچید؟» پس ترکان قشقائی برای خونخواهی سردار خود به قهر و غلبه ارگ را از سربازان قراگوزلو گرفتند و بر قلعه‌گیان رحم کرده، متعرض احدی نشدند و نواب فرمانفرما، از جسارت علی‌قلی‌خان سرتیپ و قتل ارغون‌سیرزا و مصطفی‌قلی‌خان، اغماض فرموده، صبیبه محترمه حضرت ولیعهد را با همراهان او مورد عنایت داشته، باتدارک لایق او را روانه‌شهر یزد فرموده و اهالی یزد عرایض خدمت نواب فرمانفرما فرستاده، از سوءسلوک نواب سیف‌الدوله میرزا برادر کهنتر سیف‌الملوک میرزا، شکایت نموده، استدعای قدم او را کرده بودند و نواب معزی‌الیه در جواب آنها نگاشت که تصرف ما در کرمان به سبب انتساب آن به برادر خجسته‌سیر، نواب شجاع‌السلطنه راهی داشت و بی‌اجازه اولیای دولت قاهره، پای را به خاک یزد نمی‌توان گذاشت، القصد نواب فرمانفرما، تمامت ماجری را به دربار معدلت‌مدار شهریار تاجدار عریضه نموده به صحابت نواب حاجسی-محمدصادق‌خان پسر مرحوم حسین‌قلی‌خان برادر کهنتر اعلیحضرت شهریار ایفاد دارالخلافت طهران نمود و نواب هلاکومیرزا پسر نواب شجاع‌السلطنه را به حکمرانی کرمان سرافراز فرمود و لترجان^۵ نام انگلیس معلم فوج سرباز قراگوزلو و بردی‌خان نایب توپخانه حضرت ولیعهد نایب-السلطنه عباس‌میرزا سر در خط بندگی نواب فرمانفرما آورده، مواجب و مرسوم فوق‌العاده در حق آنها برقرار گردیده، در رکاب فرمانفرما، عازم شیراز شدند.

و در اواخر ماه جمادی‌دویم این سال [۱۲۴۸]:^۶ از شهر کرمان روی سعادت را به جانب شیراز گذاشت و از راه سیرجان و نیریز و خیر و کربال و داریان در اواسط ماه رجب این سال^۷

۱. رک: روضة‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۴۱.

۲. رک: روضة‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۴۱.

۳. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴. در متن: (نهیف).

۵. رک: روضة‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۴۴.

۶. رک: روضة‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۴۴: (لتلجان)، اما در ترجمه انگلیسی فارسنامه آمده است که: (این نام در واقع

Lindsay John است که غیر از مستر لنزدی است که قبلاً از او یاد شده است. بنظر می‌رسد که همه سردان

انگلیسی در کتاب (John) خوانده می‌شوند. ترجمه انگلیسی، ص ۲۱۶، ج ۴۴۸، اما در ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۱۱

این نام: (لترجان) معلم سرباز همدانی، است. احتمال دارد نام اصلی او (جان والتر: John Walter) باشد.

۷. شروع در ۲۶ اکتبر ۱۸۳۲.

۸. حدود اوائل دسامبر ۱۸۳۲، و رک: روضة‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۴۵.

وارد شیراز جنت طراز گردید و حکومت حومه شیراز و سروستان و اصطهبانات و فسا را به آقامیرزا محمدفنائی عنایت فرمود برای آنکه اهالی این بلوکات چون بر نواب میرزا ابوالحسن خان شوریده بودند، او را معزول نمود و چنانکه نگاشته شد، بعد از کشته شدن شیخ عبدالرسول خان حاکم بندر بوشهر نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله وارد بوشهر گردید و بر مرتکبین قتل شیخ ایرادی نگرفت و مؤاخذتی نفرمود و شیخ نصرخان پسر شیخ عبدالرسول خان با جماعتی از اقوام خود بر کشتیها نشست، برای استمداد از اعراب به جانب بحرین و قطیف و رأس الخیمه شتافت و چون خبر کشته شدن ارغون میرزا و مصطفی قلی خان قشقایی به بنادر فارس رسید، شیخ نصرخان چندین هزار نفر از طوایف عتوب بحرین و جواسم رأس الخیمه و اعراب بر نجد را با خود موافق کرد [ه] به دعوی ملک سوروث و دعوی خون پدر خود در اوائل ماه جمادی دویم این سال: [۱۲۴۸] با چندین کشتی آمده در برابر بوشهر لنگر انداختند و چون شب درآمد از کشتیها پیاده گشته، از سه جانب بوشهر که به دریا پیوسته است یورش آوردند و معادل ششصد و پنجاه نفر سرباز شیرازی و تفنگچی دشتستانی که در بروج یکجانب بوشهر و در حوالی ارگ شیخ عبدالرسول خانی توقف داشتند در برابر آنها درآمد، مشغول جنگ شدند و محمدعلی خان تنگستانی و محمدعلی سلطان شیرازی پای مردی را فشردند و چون معامله قطره و دریا بود، تماست بروج و باروی بوشهر جز ارگ که جای نشیمن نواب نایب الایاله بود در تصرف اعراب درآمد و چون هوا روشن شد، جماعت اعراب به حکم شیخ نصرخان روی جنگ را به جانب ارگ انداختند و جنگی سخت نمودند که در میانه عربی در رسید و سر بریده را در حضور نواب معزی الیه آورد و عرض نمود که من از اعراب دسوخ ساکن چاه کوتاه، مضافات بوشهر و نوکر شیخ حسین عرب دسوخ، نوکر شما هستم و این سر شیخ عبدالله سردار سپاه اعراب است، پس نواب نایب الایاله بفرمود که طبالان نقاره فتح و شادمانی را نواختند و سر شیخ عبدالله را از سر در ارگ آویختند و تفنگچی دشتستانی و سرباز شیرازی [که] در شب گذشته، گریخته هریک به گریوه ای پناه برده بودند، بر گرد ارگ جمع شدند و شیخ نصرخان بعد از کشته شدن شیخ عبدالله سردار سپاه خود چشم امید را از بوشهر، بریده با تمامی اعراب فرار نموده، بر کشتیهای خود نشست، به جانب منازل خود رفتند و معادل چهل نفر مرد از اعراب عتوب و جواسم در این جنگ اسیر و دستگیر گشته در بندر بوشهر محبوس شدند و بعد از مدتی به توسط صید سعیدخان، امام مسقط که داماد نواب فرمانفرما بود، سرخص گشته، عود به اوطان خود نمودند و چنانکه نگاشته شد، نواب حاجی محمدصادق خان از جانب حضرت فرمانفرما به دارالخلافة طهران روانه گشت و بعد از ورود به طهران مورد عنایت اعلیحضرت شاهنشاهی شده، فرمان ایالت کرمان را برای نواب هلاکومیرزا گرفته، عود به شیراز نمود و سردی زمستان این سنه لوی ثیل در تماست ممالک ایران به چندین درجه از اندازه هر ساله گذشت و بنادر و گرمسیرات فارس که از برف و یخ جز ناسی نشنیده بودند، هردو را به چشم دیدند و ادیب اریب فاضل رضاقلی خان هدایت تخلص در *روضه الصفا* ناصری نگاشته است که^۲: در این زمستان با جماعتی از قریه دشت ارجن^۴ کوه سره، یازده فرسخ مغربی شیراز قصد منزل خان زینان هشت

۱. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۴۵

۲. اعراب دسوخ از نجد آمده در نواحی چاه کوتاه شمال بوشهر اقامت گزیده بودند.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۴۶. ۴. در روضة الصفا، ج ۱، ص ۴۶: (دشت ارژنه).

فرسخ مغربی شیراز که مسافت میانه این دو منزل سه فرسخ است، داشتیم که برف در دشت ارجن بیارید و برای تواتر برف و انسداد معبر، فرورفتن راکب و مرکوب در معابر، مدت چهل روز توقف نمودیم نه امکان عود به کازرون که سه فرسخ بیشتر برف در میانه نبود و ندرفتن به خان زینان ممکن داشتیم و جماعتی از پیش سن به جانب کازرون و خانه زینان رفتند که خبری از آنها واپس نیاوردند و چنانکه نگاشته شد، نواب فرمانفرما در وقت توقف در شهر بابک محض رضاجوئی ایلخانی و اعیان فارس میرزا محمد علی مشیرالملک را از وزارت فارس معزول داشت و او را برای رتق و فتق کارهای دیوانی، نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله روانه گرمسیرات و کازرون و بندر بوشهر فرمود و مشیرالملک چون به قصبه کازرون که در تیول نواب حاجیه، والده نواب رضاقلی میرزا [بود] رسید در پناه آن مخدیره بیمارمیدو بعد از دو روز از حرکت مشیرالملک از شهر بابک، میرزا علی اکبر قوام الملک از نواب فرمانفرما درخواست نمود که معادل ۱۲۰ هزار تومان وجه نقد بلکه بیشتر مشیرالملک و سنسویان و کارگزاران او، از عین وجوه دیوانی را بی حق و بهره تصرف نموده، دست تملک بر آن گذاشته اند چنانچه این مبلغ گزاف را به او و منتسبانش عنایت فرمائید، سخاوتمندی فوق العاده فرموده اید والا با وجود تشدد محصلان شاهی در ایصال وجوه دیوانی مجال تأمل نخواهد بود و این بنده بعد از فضل خداوندی تمامت این مبلغ گزاف را از خائنین دولت حضرت فرمانفرما، بازیافت می کنم و خیانت آنها را مسجل می دارم بلکه وصول این ۱۲۰ هزار تومان را در عهده خود گرفتند، تحویل خزانه عامره می نمایم و نواب فرمانفرما قبول این دعوی را فرمود، پس جناب قوام الملک، علی اکبر خان نفر را با صدسوار بهارلو و نفر، به عنوان محصلی وصول وجه ملزومی جناب مشیرالملک از شهر بابک برداشته به تعجیل تمام که مشیرالملک را در شیراز دریا بد، روانه گردید و مشیر بعد از ورود به شیراز، ساعتی توقف نکرده خود را به کازرون رسانیده بود و قوام الملک چون وارد باغ دلگشا، نیم فرسخی مشرقی شیراز گردید و بعد از اطلاع از حالت مشیرالملک مکرر می فرمود:

بس در طلبت کوشش بیفایده کردم چون طفل دوان از پی گنجشک پریده^۱

و میرزا اسمعیل خواهرزاده مشیرالملک که از همه جا غافل بود، با جلالت تمام به عنوان استقبال جناب معزی الیه وارد باغ دلگشا گردید و بعضی از همراهان او به قول عوام شیراز، هوا را پست دیده به تعجیل خود را به شهر رسانید و میرزا علی تقی مستوفی، برادرزاده مشیرالملک و میرزا محمد علی خان ولد ارجمند حاجی حیدر علی خان شیرازی داماد جناب مشیرالملک، از خانه خود به آستانه امامزاده سید میر محمد (ع) پناه بردند و میرزا اسمعیل را در باغ دلگشا، نگاه داشتند و مبلغ ۲۰ هزار تومان از او مطالبه نمودند و روز دیگر قوام الملک وارد شیراز گردید و قراول محافظت بر در خانه مشیرالملک و منتسبان او گذاشتند و از اهل و عیال آنها مطالبه صد هزار تومان نمودند و نزدیک به سه چهارماه، تمامت آن مبلغ را وصول نمودند، پس قوام الملک و ایلخانی و بزرگان فارس، خدمت نواب فرمانفرما استدعا نمودند که باید میرزا محمد علی مشیرالملک را از خاک فارس اخراج نموده، روانه کربلای معلی فرمائید والا با وجود توقف او در کازرون، امورات فارس منتظم نگردد و جناب سیرزا حسن نظام العلما وزیر را با خود متفق نمودند

۱. بیت از سعدی است در غزلی به مطلع:

ای یار جفا کرده پیوند بریده این بود وفاداری و عهد تو ندیده

و بر حسب امر نواب معزی‌الیه تمامت اهل و عیال جناب مشیرالملک، حتی صبیّه رضیه نواب فرمانفرما که زوجه میرزا ابوالحسن خان پسر مشیرالملک بود، از شیراز به جانب کازرون روانه نمودند و بعد از ورود به کازرون، مشیرالملک با عیال به عزم کربلای معلی، از راه شولستان ممسنی و بهبهان و شوشتر، از کازرون حرکت نمود و چون به منزل سراب سیاه ممسنی رسیدند، جماعت الوار بر سر آنها آمده، تمامت اسباب آنها را به یغما بردند و مشیرالملک با عیال، به مشقت تمام خود را به قصبه بهبهان رسانید و میرزا منصورخان والی بهبهان، نهایت سردمی را در حق او فرمود و لوازم سفر او را از خود مهیا داشته، بخارج عرض راه تا کربلا را به او داده، روانه اش داشت و چون به شوشتر رسید، عزم کربلا را به اصفهان تبدیل نموده، از راه بختیاری وارد اصفهان گردید و در جوار جناب حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر منزل نمود و جناب میرزا حسن نظام العلماء به استقلال تمام، به وزارت مملکت فارس پرداخت و چنانکه حضرت نایب السلطنه، عباس میرزا ولیعهد دولت ابد مدت به راهنمایی جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، چندین فوج سرباز را منتظم داشته به تعلیم معلمهای فرانسه و انگلیس هرروزه در میدان شهر تبریز مشغول مشق نظام بودند، جناب نظام العلماء، نواب فرمانفرما را برانگیخت و از شهر شیراز و بلوکات و ایلات فارس، سه فوج سرباز از جوانان نوحاسته موزون، در شهر شیراز حاضر داشتند و هر فوجی را هشتصد نفر قرار دادند و نواب نادر میرزا، ولد ارجمند فرمانفرما را سرهنگ و فتح الله خان پسر میرزا ابراهیم کلانتر سابق شیراز را یاور فوج شیرازی قرار دادند و جهانگیرخان پسر محمد علی خان ایلخانی را سرهنگ و رضاقلی خان پسر آقاخان ضابط ایل عرب را یاور فوج ایلات قشقایی و عرب و نفر و بهارلو مقرر داشتند و میرزا عبدالله خان برادر کهنتر آقا میرزا محمد فسائی را سرهنگ و میرزا محمد رضا پسر میرزا عبدالرحیم مستوفی شیرازی پسرخاله میرزا عبدالله خان را یاور فوج بلوکات حومه شیراز و سروستان و فسا و داراب و اصطهبانات که در تحت حکومت آقا میرزا محمد بود، نمودند و «لترجان» نام انگلیسی [ی] هر روز در میدان توپخانه شیراز و خارج دروازه باغشاه شیراز، این سه فوج سرباز را به مشق نظام تربیت می نمود و میرزا محمد حسین و کیل مملکت فارس و میرزا قاسم خان خلج که در اوائل این سنه: [۱۲۴۸] از کرمان به خراسان رفته، شرفیاب حضور حضرت نایب السلطنه شده بودند عود به شیراز نمودند.

و عید نوروز سنه ثیلان ثیل در شب بیست و هشتم ماه شوال این سال ۱۲۴۸ اتفاق افتاد و چون حضرت ولیعهد عباس میرزا نایب السلطنه تمامت خراسان را منتظم داشته، هر امیری را در مرتبه خود نشانید، محض شرفیابی حضور اعلی حضرت سلطان صاحبقران از خراسان به صوب طهران نهضت فرمود و چون به نزدیکی رسید، حسب الامر شاهنشاهی تمامی شاهزادگان عظام و امراء کرام و اعیان و توپخانه و زنبورک خانه و اهالی شهر به استقبال حضرت ولیعهد از طهران خارج گشته،

روز بیست و سیم ماه محرم سال ۱۲۴۹ با حشمت دارا و شوکت اسکندر وارد طهران گردید و مورد عنایات بی نهایت آمد و روز نوزدهم ماه ربیع اول^۲ این سال برای یورش

۱. برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۳۳.

۲. برابر با ۱۲ ژوئن ۱۸۳۳.

۳. برابر با ۶ اوت ۱۸۳۳.

به افغانستان از دارالخلافة عود به خراسان نمود و امراض مختلفه بر مزاج شریفش مستولی گشته، روز دهم ماه جمادی دوم^۱ در ارگ شهر شهید مقدس وفات نموده، طایر روحش به اعلی درجات روضه جنان پرواز نمود^۲ و جنازه ناسی او را در آستانه رضیه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه مدفون ساختند^۳، ولادت باسعادتش در سال ۱۲۰۳، وفاتش در سال ۱۲۴۹ بود و میرزا فضل الله خاوری شیرازی نگاشته است: این خبر وحشت‌آثر را دونفر از شاهزادگان کهتر به عرض صاحبقران عدالت‌ارکان رسانیدند و آنچه را بر فریدون عجم از کشته شدن ایرج و شام گشتاسپ را از مردن اسفندیار بر سر آمد، عاید این شاهنشاه جم‌جاه گردید و فرسان ایالت آذربایجان و خراسان به نام ناسی ولیعهد ثانی محمدسیرزا خلف‌الصدق حضرت ولیعهد اول نایب‌السلطنه عباس میرزا، شرف صدور یافت^۴ و سیرزای معزی‌الیه، این قطعه را در تاریخ وفات آن نایب شاهنشاه فرموده است:

با بد و نیک جهانش عادت کین پروری
هان مپندار ای پسر کار جهان را سرسری
عالمی او را در این بازار باشد مشتری
آنکه در رسم جلالش سیرت پیغمبری
آنچه اندر خیر و صفین حسام حیدری
کردی ار بودی ز جان افراسیابش چاکری
ای دریغ آن یال و کوپال و شکوه سروری
زانکه بر نوباوگان خویش دیدش برتری
هان دلا این داستان را خود حکایت نشمری
«شد ولیعهد زمین عباس‌شاه از جان بری»
[۱۲۴۹]:

ای دریغ از کینه این چرخ کین پرور که هست
آورد از بهر بردن، پرورد از بهر مرگ
غم دهد اهل جهان را، جان ستاند در عوض
نایب سلطان اعظم حضرت عباس شاه
صارم اعدا شکار او به روم و روس کرد
در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد افراسیاب
بهمنی رفت از میان، اسفندیاری از جهان
جای او را داد شاهنشاه به پسر رادوی
این ولیعهد دوم را پادشاهی درخور است
الغرض زد خاوری از بهر تاریخش رقم

در اواسط فصل زمستان این سنه [۱۲۴۹]: نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، در اندیشه قلع و قمع خوانین قشقائی که در باطن دست توسلی به دامن حضرت ولیعهد ثانی داشتند افتاد، آقا باباخان مازندرانی سردار را با صد نفر سوار ملازم شیرازی و نوری، مأمور

۱. برابر با ۲۵ اکتبر ۱۸۳۳. رک: روضه‌الصفاء، ج ۱، ص ۶۱. شرح احوال مفصل او را در روضه‌الصفاء ص ۶۱ تا ۶۷ بخوانید.

۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۷: (به مرض نوبه و ذات‌الجنب و ذات‌الصدر). و رک: همان کتاب، ج ۲، ص ۱۳۴ که تاریخ فوت او را (پنجشنبه ۱۹ جمادی‌الآخره سال ۱۲۵۰) می‌داند. اما در حقایق الاخبار ناصری، ص ۲۲: (تاریخ پنجشنبه ۱۰ جمادی‌الآخره ۱۲۴۹) آمده است که مانند فارسنامه است.

۳. تفصیل مرگ و اخفاء خبر آن و ماجراهای متعاقب آنرا در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۴ تا ۲۰۰، بخوانید.

۴. ناسخ التواریخ می‌نویسد که فتح‌علی‌شاه ۲۶ پسر و دختر بیواسطه داشت که ۱۵۹ تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و ۱۰۱ تن پس از مرگ او زنده بودند که از آنجمله ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بودند که از آن‌یان هیچیک به پادشاهی نرسیدند و جانشین شاه یکی از ۵۸۸ نفر پسرزادگان او یعنی محمدشاه پسر عباس میرزا بود که البته عباس میرزا نیز ۴۸ فرزند داشت که از آنجمله ۲۶ تن پسر و ۲۲ تن دختر بودند (ج ۲، ص ۱۴۱ و ۱۴۰). ناگفته نگذیریم که فتح‌علی‌شاه به گفته ناسخ التواریخ حدود ۱۰۰۰ همسر داشت (ج ۲، ص ۱۶۱)، که ناسخ التواریخ از ۱۵۸ تن آنها نام می‌برد.

این امر فرمود و ارقام به افتخار خوانین گرسیرات که از سوء سلوک ایلات، رنجیده خاطر بودند صادر گردید و به ظاهر برای نظم نواحی گله دار و بنادر عسلویه و طاهری و کنگان، از شیراز حرکت نمود و چون وارد صحرای قیروکارزین گردید، در قلعه پرگان^۱ دوهزار ذرع شرقی قصبه قیر که بروج و باروئی محکم داشت و خانه نشیمن کریم خان بیدشهری بود، نزول نمود و روز دیگر به نام آسایش، توقف داشته، گه اشته زبان دانی را خدمت مرتضی قلی خان ایل بیگی که در دوسه فرسخی قلعه پرگان قشلاق داشت، فرستاده، پیغام داد که با قرب جوار و خلوص نیت، دریغ است که ملاقاتی واقع نگردد و مراتب را به کریم خان که در باطن از دشمنان ایل-بیگی بود و به ظاهر خدمتگزاری می نمود، گفت و معادل دو بیست نفر تفنگچی بیدشهری را در پنهانی آورده، در بروج قلعه پرگان مخفی داشتند و ایل بیگی که از فرط غرور هیچکس را سرد میدان خود نمی دانست با چهل نفر سوار وارد قلعه پرگان گردید و بعد از ساعتی، رقم نواب فرمانفرما را در گرفتاری او اظهار داشت و ایل بیگی چون خط رقم را خواند به آقابابا خان گفت: «نبندد مرا دست چرخ بلند» اگر ملاحظه آشنائی ترا نداشتم، به یک مشت مغز سرت را پریشان می نمودم و از جای برخاست و چون از خانه درآمد از برج و بارو گلوله بر او ریختند و چندین نفر از همراهان او را کشتند و چون وارد کریاس دروازه که بسته و مقفل بود گردید، تفنگچیان سقف کریاس را سوراخ کرده، مانند باران گلوله بر آنها باریدند و خسرو نام غلام سیاه او خود را وقایه او نمود و کشته گشت، پس گلوله ای به ران ایل بیگی رسید که تا نزدیک بیضه او را مجروح نمود و تماسی همراهان او کشته شدند و ایل بیگی زخم دار را گرفته، زنجیر بر گردنش گذاشته، واقعه را خدمت نواب فرمانفرما نگاشت و نواب معزی الیه فرزند ارجمند خود نواب امام قلی میرزا را مأمور داشته، به خانه محمد علی خان ایلخانی رفته، او را و میرزا قاسم خان خلیج داماد او را گرفته به حضور نواب فرمانفرما رسیدند و فوراً میرزا قاسم خان^۲ را از حلیه بصر عاری داشتند و خانه ایلخانی را غارت نمودند و اموال چند صد ساله او را بردند و ایلخانی را در زنجیر کرده، محبوس داشتند^۳ و میرزا علی اکبر قوام الملک به طریقه حزم و احتیاط به آستانه مبارکه امام زاده سید علاء الدین حسین (ع) پناه برده معتکف گردید و نواب فرمانفرما او را به حال خود گذاشتن مناسب وقت ندانست، باز نواب امام قلی میرزا را مأمور داشته، به آن آستانه محترمه رفته، هتک^۴ حرمت او را کرده، قوام الملک و ولد ارجمند او میرزا محمد خان را از بقعه مبارکه بیرون آورده، به حضور نواب فرمانفرما رسانید و این سوء ادب بر نواب معزی الیه و اولاد او پس نامبارک افتاد که سالی بیشتر نگذشت، به مکافات این عمل گرفتار شدند و روز دیگر معادل شصت هزار تومان^۵ وجه نقد در جلو خان باغ ارم، ربع فرسخ شمالی شیراز، ملکی ایلخانی که چند قبر از سلسله قشقائی در آن بود، از میان قبری در آورده، به حضور نواب فرمانفرما بردند و کلانتری شیراز را به هادی خان پسر میرزا ابراهیم کلانتر سابق ارزانی داشتند و آقابابا خان به حزم و احتیاط

۱. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، در بلوک قیروکارزین.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۵.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۵.

۴. در متن: (حتک).

۵. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۷۵.

تمام مرتضی قلی خان ایل بیگی را به شهر شیراز، رسانید و بعد از چهل روز به همان زخم بیخ ران
وقات یافت و چون این اخبار در بوشهر به نواب رضاقلی میرزا نایب‌الایاله رسید، نیابت خود را
به شکرالله خان نوری واگذاشته، راه شیراز را برگرفت و چون با قوام‌الملک لطفی مخصوص داشت
بعد از ورود همه روزه توسطی از او در خدمت نواب فرمانفرما می نمود.

و در اوایل ماه شوال این سال [۱۲۴۹]: حضرت فرمانفرما، میرزا علی اکبر قوام‌الملک
و محمدعلی خان ایلخانی را از حبس مرخص فرمود و کلانتری شیراز را کمافی السابق به میرزا-
محمدخان ولد ارجمند قوام‌الملک عنایت نمود و حکومت ایلات قشقائی و ضبط بلوکات سرحد
چهاردانگه و سرحد شش ناحیه و بلوکات فیروزآباد و فراشبند و خنج وافرز و نواحی اربعه را
کمافی السابق به ایلخانی ارزانی داشت و لقب ایل بیگی را به محمدقلی خان برادر کهنه ایلخانی
داده، او را ایل بیگی ایلات قشقائی نمودند و چون مدت سالی از وزارت جناب میرزا حسن نظام-
العلما گذشت و چندین سوءتدبیر از او ملاحظه گشت، خاطر حضرت فرمانفرما از او رنجیده،
به مشاورت قوام‌الملک و ایلخانی و اجازه نواب نایب‌الایاله در مقام عذرخواهی و استمالت
میرزا محمدعلی بشیرالملک که نزدیک به سالی در اصفهان در زاویه خمول نشسته بود، برآمدند
و حاجی درویش حسین ندیم مشهور به تقال که از محرمان خاص حضرت فرمانفرما بود، در
پنهانی روانه اصفهان شد، بعد از ورود فرمایشات حضرت فرمانفرما و نواب نایب‌الایاله و
معاهدات قوام‌الملک و ایلخانی را به بشیرالملک رسانید و معاهدت نامه او را برای قوام‌الملک
و ایلخانی گرفته باز در پنهانی وارد شیراز گردید و بشارت تقبل او را رسانید و جناب نظام‌العلما
که مردی بازیافته بود، درک مطلب را نموده، به قصد ملازمت نواب حسن علی میرزا شجاع-
السلطنه از شیراز به جانب کرمان شتافت و در اوایل ماه ذی‌قعدة این سال: [۱۲۴۹] بشیرالملک
از اصفهان وارد شیراز گردید و در دولت‌سرای حضرت فرمانفرما، ارگ و کیلی نزول نمود و
بعد از ورود به خلعت وزارت مملکت برو دوش را زینت داده، بر مسند وزارت متمکن گردید.

و در اواخر این سنه [۱۲۴۹]: بیست و چهار نفر سرکرده و معلم که نام بزرگ آنها
کرنیل بود، بر حسب خواهش دوستانه اعلیحضرت سلطان صاحبقران، برای تعلیم سربازان
آذربایجانی از دولت بهیئه انگلیس وارد بندر بوشهر گشته به احترامی تمام به شیراز آمده، پس از
اصفهان گذشته، وارد دارالخلافه طهران شدند.

و عید نوروز سنه یونت‌ئیل در روز جمعه دهم ماه ذی‌قعدة این سال ۱۲۴۹ اتفاق افتاد و
اعلیحضرت صاحبقران مسرعی سبک‌سیر، به احضار حضرت نایب‌السلطنه ثانی، محمدسیرزا والی
مملکت خراسان و حکمران آذربایجان روانه خراسان فرمود و بر حسب امر اعلیحضرت، معزی‌الیه از
شهر مشهد مقدس حرکت نمود و چون نزدیک به طهران رسید، تمامی وزراء و امرا و شاهزادگان
جز نواب علی‌شاه ظل‌السلطان با اثاثه سلطنت به استقبال او شتافتند.^۲

و روز ششم ماه صفر سال ۱۲۵۰ با جلالت تمام وارد گشته، به شرف حضور اعلیحضرت

۱. در ترجمه انگلیسی این نام به صورت Kinneier آمده و غیر از مستر سک‌دونالد کینر سفیر دانسته شده است.
رک: ص ۲۲۷، ج ۴۹۳. اما در روضة‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۶: این نام به صورت (کولونل) آمده است.

۲. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۴.

۳. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۲۱۴.

۴. برابر با ۱۴ ژوئن ۱۸۳۴. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۸.

شاهنشاهی مشرف گردید و روز دوازدهم این ماه در باغ نگارستان^۱ بزمی ملوکانه چیدند و حسب الامر شاهنشاه یگانه، اعظام علما و اسرا و وزراء و ارباب مناصب و اعیان بلاد را طلبیدند و اسباب مرصعی که از ملزومات منصب جلیل ولایت عهد است از قبیل شمشیر مرصع و کمر و نشان شیر و خورشید به ضمیمه یک دست خلعت و فرمان قضا جریان شعر بر ولایت عهد و نیابت سلطنت به افتخار حضرت محمد سیرزا فرستادند و در ساعتی سعد، خلعت مهر طلعت و اسباب مرصع را زینت پرودوش اعتبار خود ساخت و فرمان همایون را چون تاج بر سر نهاد و طبق طبق زر و سیم نثار آن محفل نمودند و خطبه ولایت عهد را به نام نامی او خواندند و حضرت ولیعهد دویم برای نظم آذربایجان و تدارک عود به خراسان روانه شهر تبریز گردید^۲ و اعلیحضرت سلطان صاحبقران برای نظم طوایف بختیاری که دست تطاول به همسایگان دراز کرده، طرق و شوارع را تاخته، هرروزه جسارتی تازه می نمودند و برای ایصال ششصد هزار تومان وجه نقد که معادل یک کرور و صد هزار تومان است که مالیات چهارساله مملکت فارس بود [و] در نزد نواب حسین علی سیرزا فرمانفرما بازمانده بود و به معاذیر شوریدگی ولایت و سلخ خوارگی متمسک بود، در روز سیم ماه جمادی اول این سال [۱۲۵۰]: سوکب اعلی از شهر طهران به جانب اصفهان نهضت فرمود و روز چهارم ماه جمادی دویم این سال^۳ در باغ سعادت آباد اصفهان^۴ نزول اجلال نمود و روز دهم این ماه نواب فرمانفرما و سیرزا علی اکبر قوام الملک از فارس در رسیدند و بعد از شرفیابی حضور مبارک، شهریار تاجدار بفرمود تا نواب محمد تقی سیرزا، حسام السلطنه^۵، محصل وجوه باقیه چهارساله فارس گشته، نواب فرمانفرما را کوچ داده، به شیراز برده، بدون مسامحه و مساهله، ششصد هزار تومان را از او دریافت کند و عبدالله خان امین الدوله و حاجی سیرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه^۶ با هفت هزار سوار و پیاده از قفای فرمانفرما سفر شیراز کند و ولی خان بختیاری ممسنی و دیگر یاغیان فارس و بختیاری را گوشمالی بسزا دهند و نواب فرمانفرما و نواب حسام السلطنه در روز هفدهم این ماه^۷، رخصت یافته، به جانب شیراز کوچ دادند و قوام الملک در اصفهان توقف نمود که به مصاحبت جناب عبدالله خان امین الدوله و حاجی سیرزا ابوالحسن خان، از اصفهان به شیراز آید و روز پنجشنبه نوزدهم این ماه^۸ از این سال سه ساعت پیش از غروب آفتاب، اعلیحضرت شاهنشاه از جامه خواب برخاست و تن را به جامه بیاراست که تشریف فرمای دیوانخانه شود که ناگهان ضعف بر مزاجش مستولی گشت و از پای بنشست و نفسی چند بر آورده، دم فرو بسته قرین رحمت الهی گردید:

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۴، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۸۳.

۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۸، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۸۶.

۳. برابر با ۷ سپتامبر ۱۸۳۴، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴. برابر با ۸ اکتبر ۱۸۳۴.

۵. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۳.

۶. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۳، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۹۳.

۷. (و سیرزا سید علی تفرشی سستوفی) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۳.

۸. برابر با ۲۱ اکتبر ۱۸۳۴، رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۹۴.

۹. برابر با ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۴. در حقایق الاخبار، ص ۲۲: (پنجشنبه دهم جمادی الاخر

سال ۱۲۴۹) و رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۹۴.